

خبر داری ای استخوانسی نفس^۱
 چومرغ از قفس جست و بگست قید
 سکندر که بر عالمی حکم داشت
 میسر نبودش کز او عالمی
 نگهدار فرصت که عالم دمی است
 و شاهزادگان برای آنکه این واقعه در اردو منتشر نگردد، لب را از افغان و ناله فرو بستند و جسد پادشاه را در همان سرای غسل داده، کفن نموده، نماز را بر او گذاشتند^۲ و هریک از شاهزادگان به خیالات خام راه ولایت خود را گرفته، بهشتاب تمام برفتند و تا غروب آفتاب این راز آشکارا پنهان بداشتند و چون هوا تاریک شد راز پنهانی روشن گردید و از آسیبختگی اردو، اهالی اصفهان غوغا نمودند^۳ و چون هوا روشن شد، جنازه آن شاهنشاه را مانند زبان زندگانی بر تخت روان گذاشتند^۴ و نواب علی تقی میرزای رکن الدوله باپردگیان حرمسرای محترم، راه کاشان و قم را برگرفتند و بعد از ورود به شهر قم، جنازه شریف شاهنشاه عهد را در مقبره‌ای که قبل از وقت برای آن خدیو زمان در جوار قبر حضرت معصومه مهیا داشته بودند، به خاک سپردند^۵. در تذکره مجمع الفصحاء^۶ این دو رباعی را به حضرت خاقان گیتی‌ستان فتح علی‌شاه طاب‌ثراه نسبت داده است:

«خاقان» که ز هجر اشک گلگون سی ریخت
 وز تیغ غمت ز چاک دل خون سی ریخت
 خونی که ذخیره داشت اندر دل خویش
 دیدم که ز چشم خویش بیرون سی ریخت

از^۷ درگه تو اگر جدائی کردم
 در بندگی تو، بیوفائی کردم
 من خاک ره سگی که مقبول تو شد
 خاکم به دهن که خودستائی کردم
 و مدت زندگانی او را بعضی شصت و هفت و بعضی هفتاد گفته‌اند و [مدت] زمان پادشاهی اوسی و هشت سال و پنج ماه و نیم قمری بود و الی بعضی شصت و چهار سال و چهار ماه^۸. پس ولادت باسعادتش در سال ۱۱۸۵ بود [و] در جوار آستانه حضرت معصومه در شهر قم مدفون گردید و زمان پادشاهی اوسی و هشت سال و پنج ماه قمری بود.

و میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی در کتاب تاریخ ذوالقرنین که به خط او باقی مانده، نگاشته است که زمان رحلت شاهنشاه جهان، پنجاه و سه نفر پسر و چهل و شش نفر دختر از صلب آن پادشاه خجسته‌گهر، در قید حیات باقی بودند و شماره نبایر افزون از حوصله شمارند که به حدس و تخمین، جز نبایر شاهزادگان به معادل هفتصد و هشتاد و چهار نفر رسیده‌اند^۹.

۱. حکایتی است از بوستان سعدی، باب نهم.

۲ و ۳ و ۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۵.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۹.

۶. رک: مجمع الفصحاء، ج ۱، ص ۴۴، به کوشش مظاهر مصفا.

۷. در متن: (در). با توجه به آنچه در مجمع الفصحاء است تصحیح شد.

۸. در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۹: (مدت زندگانش در این جهان ۶۷ سال بود و از این جمله سی و هشت سال ستفردا پادشاهی کرد و دوازده سال ولایت عهد داشت).

۹. رک: حواشی سال ۱۲۴۹ در همین کتاب، و رک: روضة الصفا، ج ۱، ص ۹۹ تا ۱۳۸.

و روز بعد از رحلت حضرت صاحبقران، جناب آصف الدوله الله یارخان و غلامحسین خان سپهدار و سایر امراء، برای جناب امین الدوله، پیغام فرستادند که چون کارها دگرگون گردید باید آن جناب از لشکرگاه خویش به اردوی اعلی آمده، آنچه به صلاح و صواب نزدیک دانید، بیان فرمائید تا به مشاورت، این سپاه را از اصفهان کوچ دهیم و امین الدوله چون روی خاطر را به جانب حضرت فرمانفرما، داشت در جواب آنها نگاشت که در وقت حیات پادشاه جم جاه با خود عهد بستم که بعد از وی با هیچ پادشاهی سخن نکنم و از این پس در زاویه خمول خواهم نشست^۱ و رسولی از برق جهنده تر، از قفای نواب فرمانفرما گسیل نمود که بی تأمل راه مراجعت برگیر تا بی زحمت خاطر، اصفهان را به توسپارم^۲ و این سپاه که در نزد من حاضرند، سلازم رکاب تو سازم و چون در اصفهان نشیمن کنی، فرمان تو در شیراز روان تر باشد و لشکر فارس بیدرنگ به سوی تو شتابند و نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه نیز از کرمان در رسد و سلکزادگان عراق بیشتر به سوی تو آیند که برادر بزرگتری و به جای پدر توانی بود و با صد هزار نفر سپاه از اصفهان آهنگ طهران کنی و به جای پدر نشسته، در تماشای ایران پادشاه باشی و نواب فرمانفرما که حرارتی در عنصر مزاج نداشت و قعی بر سخنان امین الدوله نگذاشت^۳ و چنین دانست که اگر به شیراز شود و با مردم خود انباز گردد، بهتر تواند به کام دل رسد. القصه، نواب فرمانفرما از قصه قمشه، نواب محمدتقی میرزا حسام السلطنه را به جانب بروجرد روانه داشت و خود به جانب شیراز به شتاب شتافت و جناب امین الدوله بعد از یأس از فرمانفرما، تماست سپاه را رخصت انصراف به اوطان خود داده، به شهر اصفهان درآمد و نواب محمد رضا میرزا^۴، خلف الصدق حضرت خاقان مغفور به چاپاری از اصفهان به تبریز رفت و کیفیت رحلت آن حضرت را خدست ولیعهد ثانی نایب السلطنه محمد میرزا بیان نمود و حضرت معزی الیه که از وفات پدر معظم خاطری ملول داشت، از رحلت جد اعظم به غایت اندوهناک شد و با جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام و اسرای دربار به مشاورت آمد و تماست آنها گفتند به حسب نص شاهنشاه مغفور امر سلطنت را جز حضرت والا دیگری سزاوار نخواهد بود و به دولت و اقبال عزیمت طهران باید نمود زیرا که وارث پدر و جد، پسر بود و وزیر مختار دولت بهیبه انگلیس معادل هفتاد هزار تومان^۵ برای تدارک او [ادا] نمود، پس آن حضرت با سپاهی آراسته، به عزم ورود طهران مصمم آمد و روز هفتم ماه رجب این سال^۶: [۱۲۵۰] به اصرار وزرای مختار دولت بهیبه انگلیس و روس^۷، بر اورنگ شاهی جلوس فرمود و تاریخ این جلوس میمنت مأنوس را چنین گفتند:

در جلوسش چو بود نور الحق گشت تاریخ آن «ظهور الحق»^۸

۱. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۶.
۲. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۶.
۳. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۷.
۴. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۳۵، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۹۴.
۵. (معادل سی هزار تومان زر مسکوک) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۹۹.
۶. برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۳۴.
۷. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۹۸، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۴۴.
۸. در حقایق الاخبار، ص ۲۲ آمده است که: (ظهور الحق) با سال جلوس مطابق آمد. و ر.ک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۴۵. شعر از رضاقلی هدایت است.

و در اواسط ماه همین رجب متوکلا علی الله، با شش هزار لشکر نظام و بیست و چهار ارابه توپ و سه هزار نفر سوار از تبریز به جانب طهران نهضت فرمود.

و در بیست و دوم ماه شعبان این سال: [۱۲۵۰] با حشمت دارا و شوکت اسکندری وارد دارالخلافة طهران گشته، در باغ نگارستان بر اورنگ خسروی جلوس فرمود.

و در بیست و دوم ماه رمضان این سال: [۱۲۵۰] از نگارستان به ارگ مبارک رفته، اهالی حرم را ملاقات فرمود و روز چهاردهم همین رمضان، حضرت اقدس اعلی، محمدشاه در دیوانخانه ارگ طهران، جلوس مفصل فرموده بر تخت جد اسجد، خاقان صاحبقران برآمده، تاج کیانی را بر سر گذاشت و با شوکت تمام رخصت سلام عام فرمود و طبق طبق زر و سیم نثار نمود و مجلس جلوس به سعادت درگذشت و به مشاغل مفکی اهتمام رفته، تمامی خلایق در مهد آسایش غنودند.

و سیرز افضل الله خاوری شیرازی در قدیخ ذوالقرنین نگاشته است که چندین تاریخ در وفات و جلوس سلاطین، شعرای فصاحت پیوندد، به نظم درآورده اند ولی هر یک نام سلاطین با تمکین را به تخفیف گفته اند، چنانکه حاجی سلیمان بیگ صباحی تخلص بیدگلی کاشانی در وفات علی برادخان و جنوس جعفرخان زند، فرموده است:

نوشت کلاک صباحی ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفرخان
و مرحوم فتح علی خان صبا تخلص، ملک الشعرا فرموده است:
«ز تخت آقامحمدخان شد و بنشست باباخان»

اگرچه این بنده مدحتگر، خوشه چین خرس آنانم ولی طرز فصاحت از این قطعه آشکاراست:
از پس فتح علی شه شد محمد شه به تخت رفت سلطانی جلیل و خسروی آگه نشست
خاوری بنوشت تاریخش که از تخت شهان شد برون فتح علی شه پس محمد شه نشست
و نواب حسین علی میرزا^۲ فرمانفرمای مملکت فارس چون از قصبه قمشه، خبر رحلت خاقان صاحبقران را شنید، دونفر سوار به چاپاری روانه کرمان فرمود و برادر کهنتر اعیانی خود، نواب حسن علی میرزا شجاع السلطنه را از واقعه مطلع نموده، او را احضار به شیراز داشت و خود به شتاب تمام وارد شیراز گردید و بعد از ورود نواب شجاع السلطنه خطبه سلطنت و سکه دولت را به نام نواب فرمانفرما نمودند^۳ و چون نواب معزی الیه، قوام الملک را که در اصفهان توقف داشت، احضار شیراز فرموده، تخلف نمود، میرزا محمدخان پسر بزرگ او را گرفته، حکم به قتلش فرمود و به توسط جناب شکرالله خان نوری از کشتن نجات یافته، در ارگ شیراز محبوسش داشتند، پس نواب فرمانفرما در تدارک و جمع آوری لشکر فارس برآمد و نواب شجاع السلطنه و چند نفر از شاهزادگان دیگر و پنج هزار نفر سوار و پیاده از ایلات و شهری را به قصد اصفهان از

۱. در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۱۴: روز چهاردهم شعبان وارد نگارستان که از بیرون قلعه شهر است در اوطاقی که معروف به دلگشای می باشد درآمد. در روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۵۱، نیز: (۲۲ شعبان) است.

۲. در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۱۴: (چهاردهم شعبان)، در حقایق الاخبار ناصری، ص ۲۳: (در چهاردهم شعبان وارد عمارت نگارستان گشت و دوم رمضان داخل دارالخلافة). در روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۵۱: (دوم رمضان به ارگ مبارک رفته در ۱۴ رمضان در دارالخلافة طهران جلوس نمود).

۳. وک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۱.

۴. وک: حقایق الاخبار، ص ۲۴، ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۹: (نام او را در خطبه عادل شاه یاد کردند و بر سیم و زر علی شاه نقش نمودند) ص ۱۹۰.

شیراز روانه داشت.

و در اواخر شوال این سال [۱۲۵۰]: اعلیحضرت شاهنشاهی، در دفع نواب فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس یک‌جهت گردید و برادر کهنتر خود نواب فیروز-سیرزا را برای حکومت مملکت فارس اختیار فرمود و منوچهرخان گرجی^۱ معتمدالدوله را طلب نموده، تسخیر آن مملکت را در عهده او گذاشت و سیرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی وزیر سابق ممالک کرمانشاهان و لرستان و لرستان که فاضلی بی نظیر بود و محمدطاهرخان قزوینی که از امرای نامدار بود با معتمدالدوله موافق فرمود و سترلنزی^۲ انگلیسی و شیل صاحب^۳ و چند نفر از صاحب‌منصبان انگلیس و شش هزار نفر سپاه نظام و چند ارابه توپ به اتفاق سیرزا محمدخان، پسر اسیرخان قاجار دولو، خائوی حضرت مغفرت‌ناب نایب السلطنه و محمدخان سرتیپ‌ماکوئی و جعفرقلی خان سرتیپ‌ماکوئی و جعفرقلی خان سرتیپ قراچه‌داغی و محمودخان سرهنگ خوئی و منصورخان فراهانی و سلیم‌خان چگنی، مأمور خدمت نواب فیروزسیرزا معتمدالدوله فرمودند و چون این جماعت به کاشان رسیدند یک‌نیمه از سپاه در خدمت فیروزسیرزا و معتمدالدوله از راه اردستان و حدود بزد در حرکت آمدند و نیمه دیگر به اتفاق سترلنزی به جانب اصفهان شتافتند و در اصفهان به‌سمع لنزی رسید که نواب شجاع السلطنه و شاهزاده حیدرقلی میرزا و شاهزاده سلیمان میرزا فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه به آهنگ اصفهان از شیراز بیرون شده، نزدیک به آباده آمده‌اند و سترلنزی با افواج رزم‌آزموده و سواره افشار به تعجیل از اصفهان به ایزدخواست آمد و سد راه گشته، مستعد جنگ نشست و نواب شجاع-السلطنه از آباده گذشته، وارد منزل شولگستان که پنج فرسخی قریه ایزدخواست است، شدند و روز دیگر سترلنزی با افواج قاهره از ایزدخواست به جانب شولگستان و نواب شجاع السلطنه از شولگستان به جانب ایزدخواست حرکت نمودند و چون یکدیگر را دیدند هریک از جانبی صف‌آرایی نمودند و نواب شجاع السلطنه نیزه بلندی را گرفته از پیش و پس صفوف خود رانده این مصراع را مکرر برخواند: «بجز پیرسالار لشکر مباد» و از هر دو جانب توپها را به سوی دیگری انداختند و گلوله توپ توپچیان شاهنشاهی، ارابه توپ فارسیان را هدف نموده که جثه توپ سیصدمنی از فراز ارابه بر خاک مذلت افتاد و طاقت صبر از سپاه نواب شجاع السلطنه برخاست و چندین توپ دیگر بر سواره و پیاده فارسیان زدند و چندین اسب و سوار را انداختند و نواب شجاع السلطنه، شجاعتها نمود و چندین بار تا نزدیک توپخانه شاهی همی تاخت و سردمان خود را ترخیم به‌جنگ نمود و هیچ فایده نبخشود و شکست بر اردوی فارسیان افتاد^۴ [و] از راه و بیراه، در میان صحرای پر از برف، افتان و خیزان رفتند تا به کوهستان رسیدند و ساعتی آرسیدند و ناچار به جانب شیراز دویدند و خبر این واقعه چون به شیراز رسید، امنای دولت

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۱.

۲. (منوچهرخان ایچ آقاسی معتمدالدوله) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳. Mr. Lindsay

۴. Sheil Saheb، او در سال ۱۸۳۰ به آذربایجان آمد همسر او لیدی شیل کتابی در مورد وقایع ایران دارد که در

سال ۱۳۹۲ به ترجمه آقای حسین ابوتراییان تحت عنوان خاطرات لیدی شیل چاپ شده است. (نشر نو)، در ناسخ -

التواریخ از شیل نام برده نشده است. رک: حقایق الاخبار، ج ۲، ص ۲۴ و رک: روضه الصفا، ج ۱، ص ۱۵۷.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۳، روضه الصفا، ج ۱، ص ۱۵۹.

نواب فرمانفرما در تدبیر این واقعه دودل شدند و بزرگان فارس که هر یک در سال پیش به خسارت مالی و جانی از نواب فرمانفرما، آزرده خاطر بودند، دل را به جانب اعلیحضرت محمدشاه انداختند و زبان را با نواب فرمانفرما داشتند و نواب فیروزمیرزا و منوچهرخان مدتمد-الدوله و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی و محمدطاهرخان قزوینی از اردستان و حدود یزد در منزل آباده به اردوی مسترلنزی انگلیس پیوستند و هزیمتیان فارس به شیراز نارسیده، هر یک به جانب وطن مألوف خود رفتند و نواب شجاع السلطنه و رضاقلی میرزا وارد شیراز شدند و نواب فرمانفرما را به فرار از شیراز التماس نمودند و چون فرمانفرما، فرار را بر خود عار دانست نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا و نجف‌قلی میرزا والی پسران نواب فرمانفرما و والده آنها و زوجات و اولاد و آنچه زر و جواهر مادام زندگانی ذخیره داشتند برداشته، براسبها نشسته، صبح زود شیراز را بدرود گفته، از دروازه باغ‌شاه، به شتاب تمام از راه شولستان ممسنی و زیدون بهبهان و جراحی و فلاحی به محمره رفته، در کشتی نجات نشسته، وارد بصره گشته، بعد از آسایش از رنج سفر به بغداد رسیده، در بستر استراحت غنودند و در همان روزی که این شاهزادگان از شیراز بیرون شدند، زوجات نواب فرمانفرما هر یک اندوخته خود را به توسط خدمه خویش به خانه علما و بزرگان شیراز روانه داشتند و اوباش شهری چون از این کار خبردار شدند بیشتر آن ذخائر را از جمله آنها گرفته، هر بینوایی با ساز و نوا گردید، پس جماعت اوباش به این قدر قناعت نکرده به جانب خانه‌های اولاد نواب فرمانفرما و منتسبین آنها که در خارج از ارگ و کیلی بود، شتافته، آنچه را یافتند به غارت بردند و چون نواب فرمانفرما این هنگامه را شنید، از تقاعد در شیراز و تخلف از نصیحت پسران خود پشیمان و به مشقت تمام سه چهار اسب بدست آورده با شجاع السلطنه و چند نفر دیگر به عزم رسیدن به شاهزادگان سوار شدند و چون به دروازه باغشاه رسیدند علی اکبرخان نفر که با تفنگچیان ایلات، مستحفظ دروازه بود، آنها را دفع و منع نمودند و لابد گشته، عود به ارگ فرمودند و روز دیگر در شیراز شهرت افتاد که سپاه اعلیحضرت محمدشاه ترک آذربایجانی آمده و زبان فارسی را ندانند و سردار آنها فرنگی است، وارد هرجا شوند، اهلش را کشته، اموالش را به غارت می‌برند^۱ و اوباش و کسبه شیراز از این خبر وحشت نموده، ازدحام کرده، در شهر و بازار فریاد می‌نمودند که: ما جز حسین‌علی‌شاه خود شاه دیگری را نخواهیم و به ازدحام تمام در میدان ارگ آمدند و نواب فرمانفرما با لباس سلطنت از ارگ درآمده، در عمارت کاخ بر اورنگ شاهی نشست و میرزا محمدخان پسر قوام‌المنک را که مدتی در حبس بود، درآورده، به طمع خدمتگزاری، خلعت داده، منصب کلانتری را کماقی السابق به او عنایت فرمود و محمدعلی‌خان ایلخانی را احضار نمود و ایلخانی وحشت کرده، انکار نمود و نواب شجاع السلطنه با چندین نفر به جانب خانه او رفتند و ایلخانی از خانه خود به خانه جناب ملجأ‌انام شیخ ابوتراب امام‌جمعه شیراز پناه برد و نواب شجاع السلطنه به خانه جناب امام‌جمعه رفت و شمشیر برای کشتن ایلخانی برکشید و جناب امام سمانعتها فرمود و نصیحتها نمود و شجاع السلطنه را بی نیل مقصود روانه فرمود، لیکن اوباش شهری، خانه ایلخانی را غارت کرده، آنچه را یافتند، بردند، حتی درها و

۱. در متن: (زخایر).

۲. در متن: (بردند).

پنجره‌ها و سنگهای ازاره را. و جناب معتمدالدوله به پیامهای دل‌پسند، خاطر نواب فرمانفرما را چنان بیاسود که برای ورود او و همراهانش تدارک ضیافت دیده، بهمانندار معین فرموده، در امید مصالحه و موافقت بیارمید و نواب فیروزمیرزا و معتمدالدوله با اردو و همراهان، از آباده همه‌جا در میان برف و سرما تاخته، روز بیست‌وهشتم ماه ذی‌قعدة این سال: [۱۲۵۰] با خاطر جمع از تنگ‌الله اکبر وارد جلگه شیراز گشته، در باغ نو، ربیع فرسخ صبوی شیراز نزول کرده، اطراف باغ را لشکرگاه نمودند و بیشتر چاکران قدیمی فرمانفرما و تمامت اعیان فارسی به استقبال آنها شتافتند و روز بیست‌ونهم این ماه ذی‌قعدة این سال از دروازه اصفهان شیراز با توپخانه و افواج سرباز وارد شهر شدند و ارگ^۲ را بر نواب فرمانفرما محاصره نموده، پیغام فرستادند که در پس دیوار ارگ نشستن و در را برخویش بستن و خود را به نافرمانی در خدست پادشاه بدنام. داشتن نه راه خردمندی است، زمانی که از خوزستان تا اقصای بلوچستان دست قدرت داشتید، کدام کار برای چنین روز پرداختید، اگر درب ارگ نگشائید به گلوله توپ و یورش سرباز، باروی ارگ را یکسان خاک کنند، اگر اذن دهید تا این بنده حاضر حضور گردم و شما را از جانب پادشاه آسوده دارم و نواب فرمانفرما با این سخن رضا درداد و نواب شجاع السلطنه با برادر همی گفت راه نجات در این است که بعد از حضور معتمدالدوله^۳ را به یک ضرب شمشیر دو نیمه کنم و چون سپاهش بی‌سالار گردد، در اطاعت ما شوند و نواب فرمانفرما این رأی را پسندید و سיעادی گذاشت که چون سن فلان اشاره کنم، تو هم کار خود را بساز و چون نواب فیروز-میرزا و جناب معتمدالدوله داخل ارگ شدند، نگاهبانان از دخول بیگانگان منعی ننمودند و جماعتی از سپاه نورسیده داخل ارگ شدند و نواب فرمانفرما در ایوانی نشست و نواب شجاع-السلطنه با شمشیر در برابرش ایستاد و نواب فیروزمیرزا و معتمدالدوله سر بندگی به نواب فرمانفرما فرود آوردند و صحبت‌های متفرقه همی داشتند و شجاع السلطنه در انتظار اشاره فرمانفرما بماند تا آنکه امرای نظام، نظم خارج ارگ را تمام نمودند و فیروزمیرزا و معتمدالدوله از ارگ درآمد، سرباز قراول بر نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه گماشتند و به نظم سپاه و انجام سیورسات و منزل پرداختند و نواب فیروزمیرزا و جناب معتمدالدوله در باغ نظر متصل به ارگ منزل نمودند و میرزا محمدخان قاجار دولو در خانه رضاقلی میرزا و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین در اندرون کوچک کریم‌خانی معروف به خانه ابوالفتح خان پسر حضرت مغفرت‌آب و کیل کریم‌خان زند و محمدطاهرخان قزوینی در خانه آغابشیر خواجه حرم نواب فرمانفرما نزول نمودند و در شب این روز، نواب فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه را از ارگ درآورده، به منصورخان فراهانی سپرده، با یک فوج سرباز و جمعی سوار و شش ارابه توپ روانه طهران نمودند.^۴

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در روز بیست‌ویکم ماه ذی‌قعدة این سال [۱۲۵۰]: اتفاق افتاد و اعلیحضرت جمشید مرتبت، محمدشاه، جشن نوروزی را در دارالخلافة طهران به سر

۱. برابر با ۲۸ مارس ۱۸۳۵.

۲. (در قلعه ارگ) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳. رك: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۹.

۴. رك: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۰، روضة الصفا، ج ۱، ص ۱۶۰.

۵. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۵.

رسانید و در روز سیزدهم ماه ذی‌حجه این سال^۱ منصورخان سرتیپ فوج فراهان، نواب حسین علی میرزا فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه حسن علی میرزا را به منزل «کناره گرد»^۲ یک منزلی طهران رسانیده، مراتب را به پایه سریر اعلیٰ معروض داشت و محمدباقرخان بیگلربیگی طهران با چند نفر از مردم دژخیم حسب الامر به «کناره گرد» آمده نواب شجاع السلطنه را از زیور هردو چشم عاری نمودند^۳ و روز دیگر آن دو برادر را از یکدیگر جدا کرده، وارد شهر طهران داشته، هریکی را در منزلی فرود آوردند و نواب فرمانفرما در بیست و ششم ماه ربیع اول سال ۱۲۵۱^۴ از مرض وبا در طهران به جهان جاوید خرامید و کسی جز حاجی میرزا حسن ناظر مازندرانی و حاجی آقا جوهر خواجده باشی تا اواخر عمر با او همراهی نکرد^۵ و نواب شجاع السلطنه با عالم نابینائی ساخته، بدتها زندگانی نمود [و] در حدود سال ۱۲۶۹ وفات یافت.

فغان زین ستمکاره کوژپشت یکی را نپرورد کاخر نکشت

و نواب فرمانفرما، از سال ۱۲۱۴ بی تخلل غیر، تا پنج ماه پیش از وفات بر وساده فرمانروائی مملکت فارس به آسایش تمام تمکن داشت و او را نوزده نفر پسر بود: ۱- نواب رضاقلی میرزا نایب الایاله، ۲- نواب امامقلی میرزا، غضنفرالدوله، ۳- نواب نجفقلی میرزاوالی، ۴- نواب نصرالله میرزا، ۵- نواب تیمور میرزا احسام الدوله، ۶- نواب شاهرخ میرزا، ۷- نواب جهانگیر میرزا، ۸- نواب اکبر میرزا، ۹- نواب کیخسرو میرزا، ۱۰- نواب اسکندر میرزا، ۱۱- نواب محمد میرزا، ۱۲- نواب نادر میرزا، ۱۳- نواب محمد کاظم میرزا، ۱۴- نواب داراب میرزا، ۱۵- نواب کامران میرزا، ۱۶- نواب ایرج میرزا، ۱۷- نواب سنوچهر میرزا، ۱۸- نواب طهماسب میرزا، ۱۹- نواب سلطان ابراهیم میرزا.^۶

و از آثار مغفرت مآب فرمانفرما در شیراز باغ نواست که در سال ۱۲۲۵ به اتمام رسانیده است چنانکه شاعر یافه باغ خیر مسر محمدعلی چرخ گر برای تاریخ آن گفته است:

شعرا از جانشان رفت رمغ تا که تاریخ باغ شد هکرغ

و عمارت آینه خانه کاخ باغ نظر^۷ و کیلی است، و جناب معتمدالدوله، بعد از انفاذ نواب فرمانفرما به طهران، چون کیاستی سیاسیست داشت، به اندک زمانی کار مملکت فارس را به نظام رسانید و امور ملکی را به استقامت بازداشت و خاطر اعلیٰ حضرت شاهنشاهی را از این رهگذر آسوده نمود و شهریار تاجدار چون از جناب میرزا ابوالقاسم قائم مقام خاطری آزرده داشت^۸، برای آنکه آن زمان که جناب معزی‌الیه به وزارت آذربایجان برقرار گردید، بر مراد حضرتش

۱. برابر با ۱۲ آوریل ۱۸۳۵.

۲. واقع در ۲۱ میلی جنوب غربی ری.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۰، حقایق الاخبار، ص ۲۴.

۴. برابر با ۲۲ ژوئیه ۱۸۳۵، رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۱.

۵. در ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۰ آمده: او در هنگام مرگ نه خادسی داشت و نه پولی تا برای دارو صرف کند. رک:

روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶۱.

۶. رک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶۱ بعد.

۷. این باغ در محل فعلی موزه پارس قرار داشته و مشتمل بر عمارت کلاه فرنگی و ارگ کریم‌خانی و دیوانخانه هم بوده است. بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، بهروزی، ص ۱۵۹.

۸. رک: روضه الصفا، ج ۱۰، ص ۱۶ بعد.

رتق و فتق امیری را نمی نمود و بعد از حلوس شاهنشاه بر اریکه سلطنت قلب شهریاری را با خود صافی نداشت و پیوسته خاطر مبارک را ناراضا می داشت تا آنکه آن اعلیحضرت در قید و بند جناب قائم مقام بکجهت گردید.

و در شب بیست و چهارم ماه صفر سال ۱۲۵۱ جناب معزی الیه را در باغ نگارستان طهران احضار فرمود و بعد از ورود محبوسش داشتند و در شب شنبه سلخ همین ماه صفر، او را خبه کرده، جنازه اش را در جوار حضرت شاهزاده عبدالعظیم دفن نمودند. پس، وزارت عظمی به جناب قطب الاقطاب حاجی میرزا عباس ایروانی، مشهور به حاجی میرزا آقاسی^۳ که پادشاه جمجاه آن جناب را قطب فلک شریعت و سرانزد دایره طریقت می دانست برقرار گردید و جناب حاجی، خلف الصدق مرحوم میرزا اسلم ایروانی است، در سال ۱۱۹۸ متولد شده و در سن جوانی با پدر خود که در سلک علمای زمان منتظم بود، به عتبات عالیات رفته، در خدمت جناب آخوند ملا عبدالصمد همدانی که از فحول علما و عرفا بود، متعلم گشته، اختصاصی حاصل نمود و بعد از وفات آخوند ملا عبدالصمد در خدمت فضلالی دیگر تحصیل مراتب علمیه نموده، سرآمد فضلا شده، مقبول عرفا گردید، پس مدتها در لباس فقر و دیویشی سیاحتها کرده، به مکه معظمه و مدینه طیبه مشرف شده، عود به آذربایجان نمود و در خدمت شاهزادگان و اعیان آذربایجان اعتباری تمام حاصل نمود و حضرت ولیعهد دویم محمد میرزا، حسن عقیدتی درباره آن جناب اظهار فرمود و پاره ای از علوم رسمی را نزد او آموخت و طریقه ورع و تقوی و عبادت و اذکار را از او دریافت فرمود و مشهور است که وعده سلطنت و شاهنشاهی را از او شنید و بعد از وصول به مدارج شاهنشاهی و واگذاشتن وزارت را به آن جناب، احترامش را بیش از پیش می فرمود و تکالیفی را که از لوازم منصب وزارت است از آن جناب نخواست و مقالات او را بر کلمات هر کس مقدم می داشت، عرچه را می گفت شاهنشاهی می پذیرفت و اعلیحضرت شاهنشاهی، در این سال [۱۲۵۱]: ولایتعهد دولت خود را بر حسب اشاره حضرت شهریار مغفور، آقامحمدشاه، به فرزند ارجمند خود، حضرت ناصرالدین میرزا، عنایت فرمود و بدافسر و خنجر مرصع و قبای کیانی مکلل به جواهر و بازوبند و زنار و نشان شیر و خورشید که خاصه ولیعهد است، سرویر او را بیاراست و جشنی بلوکانه، چنانکه سزاوار شاهان است در طهران و تبریز برپای داشتند و چون نواب فیروز میرزا، فرمانروای فارس و جناب منوچهرخان معتمدالدوله، نواب فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه را انفاذ طهران داشت و اهالی تمامت مملکت فارس، سر در چنبر اطاعت در آوردند و حکمرانان بلوکات به شیراز آمده، هر یک قرار مالیات و صوادر و عوارض خود را داده، عود به منازل خود نمودند و میرزا محمد علی مشیرالملک را رئیس دفترخانه فارس فرموده، رجوع محاسبات و حواله جات را به او داشتند و ضبط بلوک فسا را از نواب میرزا ابوالحسن خان داماد فرمانفرما گرفته، به میرزا محمد حسین وکیل مملکت فارس، برادر محترم

۱. برابر با ۲۰ ژوئن ۱۸۳۵.

۲. برابر با ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵، رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۶، روضه الصفا، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۴۱، صدر التواریخ، از ص ۱۵۲ تا ۱۹۵. در حقایق الاخبار، ص ۲۵، می خوانیم: (از این صدارت کار مملکت به خسارت رسید، اسور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل آمد.) و رک:

روضه الصفا، ج ۱، ص ۱۶۷.

نواب میرزا ابوالحسن خان واگذار نمودند.

و در ماه صفر این سال [۱۲۵۱]: نصیرخان بیگلربیگی خطه لار، پسر عبدالله خان لاری و در ماه ربیع اول این سال، میرزا منصورخان بهبهانی والی نواحی کوه گیلویه پسر میرزا سلطان محمدخان وارد شیراز گشته مورد عنایت شده، هر یک عود به مقر حکومت خود نمودند.

و در اواسط ماه رجب ۱۲۵۲: جناب معتمدالدوله، محمدعلی خان ایلخانی و آقامیرزا محمد مشهور به فسائی ضابط حومه شیراز و نیریز و اصطهبانات و داراب را به خیالات دور و دراز، ساخود داشته، مدت دو ماه و نیم در حبس گذاشت، پس آنها را با یک صد سوار روانه طهران نمود^۱ و چون به منزل دهبید قونقری^۲، شش منزل شمالی شیراز رسیدند، چاپار برای مرخصی آنها از دارالخلافه در رسیده، مطلق العنان شدند، لیکن شرفیابی حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی را پیشنهاد خود داشته، به جانب طهران شتافتند و بعد از ورود مورد عنایت گشته، ایلخانی، خانه خریده، ستوطن گردید و آقامیرزا محمد به منصب جلیل استیفا سرافراز شده، ملازم رکاب گردید و چون میرزا محمد حسین و کیل فارس این اخبار را شنید از فسا به جانب طهران رفت و بعد از ورود، او هم به منصب جلیل استیفا دیوانی و وکالت برقرار شده، ملازم رکاب گردید و چون ولی خان^۳ پسر خوب یارخان بکش ممسنی، سالیان دراز به راهزنی کاروان بندر بوشهر و بهبهان و شوشتر و آزار و غارت همسایگان نزدیک و دور می پرداخت، چنانکه وقتی قصبه کازرون را غارت نمود و اگر کار بر او سخت می شد به قلعه سفید^۴ که شرح حال او در ذیل قلعه جات فارس، در این کتاب فارسنامه ناصری بیاید، پناه می جست و نواب حسین علی میرزای فرمانفرما، برای استمالت ولی خان، دختر او را در حباله نکاح پسر خجسته سیر خود، نواب تیمور میرزای حسام الدوله درآورد و فایده ناکرده پیشتر از بیشتر، دزدی و آزار همسایگان می نمود و چون در این سال تمامت بزرگان فارس به شیراز آمده، از خدمت جناب معتمدالدوله یا نیل مقصود عود می نمودند، ولی خان ممسنی صاحب قلعه سفید مانند دیگران در ماه جمادی دوم سال ۱۲۵۱ وارد شیراز گشته، مورد نوازش معتمدالدوله گردید و جمعی از یافه بافان که خبر از طمع معتمدالدوله داشتند به عرض او رسانیدند که ولی خان ممسنی خود و خوب یارخان پدرش، بدنها و قرنهای، مال التجاره از کاروانها به غارت برده و انواع قماشهای نفیس هندی و شالهای کشمیری را ذخیره نموده و در اوایل همین سال که شاهزادگان رضاقلی میرزا نایب الایاله و تیمور میرزا حسام الدوله و نجف قلی میرزای والی، ذخایر جواهر چندین ساله فرمانفرمائی را برداشته از ممسنی عبور نمودند نیمه آن جواهر را ولی خان به نام سلامت روی از آنها گرفته، بر ذخیره های سابق خود بیفزود و چون بر جناب معتمدالدوله طبعی غالب بود به قاعده حب الشیء یعمی و یصم، آن جناب از ولی خان مطالبه جواهر تابان و لالی رخشان فرمود^۵ و ولی خان از آمدن به شیراز پشیمان گشته، در کار خود فروماند و در خلاصی چاره ای

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۱.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۶.

۵. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، و ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳، و روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۵.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

جز تصدیق نیافت، پس به اولیای دولت معروض داشت که من مردی صحراگرد و بیلمیزم^۱ و جواهر نشناسم مگر آنکه سنگهای گرد و پهن و دراز و سبز و سرخ و زرد به دست من آمده، در بیغوله‌های کوهستان و ماهور پنهان داشته‌ام که جز سرا بر آن ذخائر خبری نیست، اگر مرداسینی را با من انفاذ دارید این سنگهای رنگارنگ که برای امثال من فایده ندارد نثار پای او کنم و قلعه سفید را به تصرف دهم و خود را از تشویش درآورده، چون دیگران در کار رعیتی زحمت کشیده، آسوده خاطر شوم. پس جناب معتمدالدوله برای جمع‌آوری این جواهر، محمدطاهرخان قزوینی^۲ را اختیار نمود و جماعتی از سرهنگان و سرکردگان پیاده و سواره و چند ارابه توپ، در اواسط ماه رجب این سال به اسم انتظام نواحی شولستان و کوه‌گیلویه به مرافقت ولی‌خان انفاذ داشت و بعد از ورود به صحرای نورآباد ممسنی، ولی‌خان به وعده وفا نمود و کوتوالهای خود را از قلعه سفید به زیر آورد و قلعه را به محمدطاهرخان قزوینی واگذاشت و حسن‌علی‌خان بیات زرنندی با فوج زرند بر فراز قلعه سفید رفته، بر نشستند و چون محمدطاهرخان دست ولی‌خان را از قلعه سفید کوتاه دید، مغرور گشته، تکالیف شاقه بر او نمودند و به سختی مطالبه جواهرات و اشیاء نفیسه از او داشتند و از احترام او کاسته، سخنان زشت به او گفتند و قصد محافظت او را نمودند و جوان فرشته^۳ سیمائی از خویشان ولی‌خان مطمح نظر طمع کاران اردو گشته، کار را از مطایبه به معاتبه، پس به مجادله رسانیدند و جنگ چاکران، در سرکردگان سرایت نموده، در آن شب تار از جماعت الوار گلوله چون باران بر اهالی اردو می‌بارید و سربازان خواب‌آلوده و توپچیان بی‌خبر بنای توپ و تفنگ اندازی را گذاشتند و بیشتر به خطا انداختند و محمدطاهرخان و جعفرقلی‌خان قراچه‌داغی و رضاقلی‌خان قاجار سرهنگ و سلیم‌خان چگنی و سرکردگان طوایف ایلات قزوین از خوابگاه درآمده، به مدافعه کوشیدند، چون حاصلی ندیدند راه کوه و صحرا را گرفتند و در آن شب نزدیک به هزار نفر از اهالی اردو کشته گشت و محمدطاهرخان و سرهنگان افواج اسیر الوار شدند و چون روز شد اهالی اردو بی‌سالار این واقعه را برای جناب معتمدالدوله^۴ نگاشتند و آن جناب از سوء سلوک سرکردگان اردو، کف افسوس بر زانو زده، چندین بار این قطعه مرحوم میرزا- ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی بر خواند:

آه ازین قوم بی‌حمیت بی‌دین^۵ ترک ری و کرد خسته و لر قزوین

رو به خیار و کدو، روند چو رستم پشت به خیل عدو کنند چو گرگین

و ولی‌خان بعد از چند روز محمدطاهرخان و سرکردگان را مرخص کرده، عود به شیراز نمودند و معتمدالدوله، محمدطاهرخان را نایب‌الحکومه شیراز نمود^۶ و حکم به احضار سپاه متفرقه و چریک فارس فرموده، به اندک زمانی حاضر شدند و نواب فیروزمیرزا و جناب معتمدالدوله در اوائل ذی‌قعدة این سال از شیراز به جانب شولستان ممسنی و کوه‌گیلویه نهضت نمودند و محمدطاهرخان نایب‌الحکومه بلوک فسا را به میرزا عبدالله‌خان برادر کهنه‌میرزا- محمدحسین وکیل فارس واگذاشت و ولی‌خان ممسنی بعد از غلبه بر اردو و گرفتاری سردار و

۱. بیلمز: کلمه ترکی به معنی: نمی‌داند، در فارسی مرادف نادان است. (دهخدا)

۲. در روضة‌الصفاء، ج. ۱۰، ص ۱۷۸: (محمدخان قزوینی).

۳. ر. ک: روضة‌الصفاء، ج. ۱۰، ص ۱۷۸. ۴. در متن: (معتمدوله).

۵. ر. ک: روضة‌الصفاء، ج. ۱۰، ص ۱۷۹. ۶. ر. ک: ناسخ التواریخ، ج. ۲، ص ۲۳۵-۲۳۴.

سرکردگان در دست او، چندین بار به جانب قلعه سفید یورش برده، حسن علی خان سرهنگ و فوج زرند او را دفع نمودند و چون از بازگرفتن قلعه مایوس گشت و خبر حرکت اردو را از شیراز شنید، خود را به کوهستان و ماهورمیلاتی که شرح آن در ذیل بلوکات فارس در این فارسنامه ناصری بیاید، انداخت و هر روز در منزلی توقف داشت و عیال خود و اتباعش را به باقرخان پسر خود سپرده، به جانب قلعه گل و گلاب کوه گیلویه که شرح آن در ذیل قلعه جات این کتاب بیاید، به اسب‌دواری از خواجه حسین قلعه گلابی روانه داشت و خواجه حسین آنها را در قلعه گل که چندان استحکامی ندارد جای داد.

و عید نوروز سنه پیچین ثیل در روز دوم ماه ذی‌حجه این سال^۲ اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریار معدلت‌شمار، محمدشاه قاجار جشن نوروزی عجم را برپا داشته، چندان زر و سیم ببخشید که خزانه تهی گردید.

و نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله، چون به شولستان رسیدند، اثری از ولی خان ندیدند، اسماعیل خان قراچلو را مأمور به رفتن ماهورمیلاتی و گرفتن ولی خان فرموده، اردو را از شولستان گذرانیده، برای گرفتن باقرخان و عیال ولی خان به جانب قلعه گل و گلاب^۳ حرکت نمودند و چون به منزل دوگنبدان دوازده فرسخ مشرقی بهبهان رسیدند، میرزا منصورخان، والی کوه گیلویه و بهبهان به استقبال آمده، انواع خدمتگزاری را نمود و خواجه حسین قلعه گلابی را حاضر داشته، مورد عنایتش نمود و چون اردو نزدیک قلعه گلابی رسید، خواجه حسین عیال خود و اتباع خود را از قلعه بیرون آورد و قلعه گلاب را که مشرف بر قلعه گل، نشیمن باقرخان و عیال ولی خان است، به تصرف اهالی اردو داده، سیصد نفر سرباز، بر فراز قلعه گلاب رفتند و اردو جوانب قلعه گل را فروگرفت و سربازان قلعه گلاب دهان تفنگها را به جانب قلعه گل، گشاد دادند و عرصه را بر باقرخان و جماعت ممسنی تنگ نمودند و چون مردمان باقرخان خود را غریق دریای گرفتاری دیدند، آنچه زن جوان بود، دونفر دونفر از خوف اسیری و تنگ بی‌سیرتی گیسوها را بر یکدیگر گره زده، از فراز کوه قلعه گل که اقلاً پانصد ذرع بلندی داشت خود را به زیر انداختند و مابقی اسیر گشته، باقرخان و اتباعش را مقید نمودند.^۴

و نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله با نیل به مقصود در اوایل ماه صفر سال ۱۲۵۲ که اوایل وصول آفتاب عالمتاب به برج جوزا بود وارد شیراز شدند و در خارج دروازه باغشاه برجی ساختند و معادل هفتاد هشتاد نفر از قبیله ولی خان و اهالی شول جورج کام فیروز را که با ولی خان دوستی و همراهی داشتند، زنده در ثخن^۵ آن برج گذاشته، سرهای آنها را از سوراخهای برج بیرون کرده، مردمان شهری آب و نان به آنها می‌دادند و تا چند روز، زنده بماندند و اسماعیل خان

۱. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۷۹. ۲. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۶.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۳۴، فارسنامه ناصری، گفتار دوم، قلعه‌های کوهی مملکت فارس، رضاقلی خان هدایت را قصیده‌ای است به مطلع:

فتح گلاب و گل و صطخر سپید است فصل گلاب و گل و شراب و نبید است

(روضه الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۷۹)

۴. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

۵. ثخن: در لغت به معنی ستبر و سخت گردیدن و مستبری و قطرو ضخامت است (معین). و حشو (دهخدا). احتمالاً «سجن» به معنی زندان است.

قراچلو سرکرده سوار قراچلو که در ماهور میلانی همه جا و همه روز در پی ولی خان می تاخت و اثری از او نمی یافت در اوائل ماه ربیع اول این سال، چون بر فراز پشته ای برآمد، ولی خان را در پشت آن پشته، با پنج شش نفر سوار، خفته دید، بی غائله او را در خواب دستگیر نموده، روز دیگر وارد کازرون گشته، این مژده را به معتمدالدوله رسانیدند و او را به شیراز آورده با دو نفر پسران او، باقرخان و هادی خان روانه طهران و از طهران به اردبیل^۱، پس به تبریز بردند و سالها زنده بماندند تا در تبریز بتدریج بدرود زندگانی نمودند.

و اعلیحضرت شاهنشاهی به عزم تسخیر هرات، سپاه ظفرپناه سالک را احضار فرمود و به اندک زمانی در جوانب طهران حاضر شدند و روز یکشنبه هیجدهم ماه ربیع اول این سال^۲، سوکب والا از باغ نگارستان طهران حرکت نمود و در منزل اول، محمدقلی خان ایل بیگی، برادر کوچک محمدقلی خان ایلخانی از فارس آمده، پناه به اصطلیل جناب حاجی میرزا آقاسی، وزیر اعظم برد و بعد از چند روز، عریضه جناب معتمدالدوله، از شیراز به دربار معدلتشعار رسید که محمدقلی خان ایل بیگی، هرروزه در نواحی فارس، مشغول به دزدی و بی نظمی است و اعلیحضرت شاهنشاهی محمدعلی خان ایلخانی و میرزا محمدحسین و کیل فارس و آقاسیرزا محمدفسائی را که حاضر رکاب و خصم معتمدالدوله بودند، احضار فرموده، مؤاخذه نمود، آنها به عرض رسانیدند که معتمدالدوله برخلاف واقع عرض نموده است، برای آنکه محمدقلی خان ایل بیگی، مدتی است از ظلم معتمدالدوله فرار کرده، به اصطلیل جناب حاجی، پناه آورده و حاضر خدمت است و جناب حاجی میرزا آقاسی، تصدیق بر صدق مقالات فارسیان نمود و در همان روز، فرمان عزل منوچهرخان معتمدالدوله را از وزارت فارس و فرمان وزارت جناب میرزا محمدتقی قوام الدوله صادر گشته، وزیر سابق را احضار رکاب ظفرآیات و وزیر لاحق را بأسور به سفر فارس فرمودند^۳ و چون چمن فیروزکوه^۴، لشکرگاه سپاه ظفرپناه گردید، فرستاده الله یارخان آصف الدوله والی خراسان رسید که مرض وبا در این نواحی شایع گشته و مردمش متفرق شده، بهتر آن است که اعلیحضرت شاهنشاهی تسخیر هرات را به دیگر وقت حواله دهد و شهریار معدلتشعار، عرفتم الله بفسخ العزایم^۵، برخوانده، تسخیر هرات را به تنبیه ترکمانان تکه و يموت و گوکلان تبدیل فرمود و نزدیک به چهل روز در چمن فیروزکوه، توقف نمود و جناب معتمدالدوله برحسب احضار، حاضر رکاب ظفرانتساب گردید و بعد از چند ماهی بأسور به نظم سرحد عراقین و حکومت کرمانشاهان و خوزستان و لرستان و بختیاری گشته، به اندک زمانی، تماست این نواحی را منتظم نمود و محمدعلی خان ایلخانی و محمدقلی خان ایل بیگی فارس به مصاحبت جناب میرزا-محمدتقی قوام الدوله، از فیروزکوه، مرخص شده، ایلخانی در طهران بماند و ایل بیگی و قوام-الدوله به جانب فارس شدند و میرزا محمدحسین و کیل فارس و آقاسیرزا محمدفسائی، برادر کهنتر او بأسور به ملازمت رکاب گشتند و سوکب همایون در سیم جمادی اول^۶ از فیروزکوه نهضت

۱. در متن: (اردهیل).

۲. برابر با ۳ ژوئیه ۱۸۳۹.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۸۰.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۸۰.

۵. از حضرت علی بن ابیطالب (ع) است.

۶. برابر با ۱۶ اوت ۱۸۳۶.

فرموده، از محال کوه سفید^۱ گذشته تا منزل شاهکوه^۲، عنان نکشید و در آن منزل بعضی از بزرگان یموت و گوکلان حاضر درگاه گشته، مورد عنایت شدند و موکب والا، بعد از چندین منزل از کنار آب گرگان^۳ گذشته، در نزدیکی گنبد قابوس، میان قبایل گوکلان نزول اجلال فرمود و بزرگان آنها، سیورسات و علوفه اردو را بر پشت اسبهای سواری خود گذاشته، به لشکرگاه می بردند و به رضای خاطر پانصد نفر به رسم گروگان سپردند، پس رایت منصورشاهی به جانب قبیله یموت افراشته گشت و به جانب بی بی شروان^۴ که از بناهای حضرت قابوس و شمشیر پادشاه گرگان است رفتند و قبیله یموت فرار کرده، اموال و مواشی آنها، عاید سپاه ظفرپناه گردید و پادشاه غازی، عزم مراجعت فرموده، به جانب طهران، نهضت نمود و منشور ایالت مملکت فارس را به نام ناسی نواب فریدون میرزا، برادر کهنتر اعلیحضرت شاهنشاهی نگاشتند و او را به لقب فرمانفرمایی سرافراز داشتند و نواب فیروز میرزا حکمران فارس، مأمور به حکومت کرمان گردید^۵ و جناب میرزا محمد تقی قوام الدوله به وزارت باقی بماند و نواب فریدون میرزا فرمانفرما^۶، در ماه شعبان این سال: [۱۲۵۴] وارد شیراز گردید و با تمامی فارسیان بهربانی فرمود و چون میرزا احمدخان صندوقدار در مزاج فرمانفرما رسوخی تمام داشت، مداخله در کار وزارت می نمود و قوام الدوله رنجیده خاطر گشته، از وزارت استعفا نمود و از دارالخلافه میرزا جعفر مستوفی سواد کوهی به وزارت فارس مأمور گشته، از طهران وارد شیراز گردیده، در کار وزارت مداخلتی نتوانست نمود و میرزا احمدخان حکومت فسا و داراب و نیریز و اصطهبانات را به میرزا ابراهیم تبریزی که از همراهان او بود وا گذاشت و چون سالی گذشت و آقامیرزا محمد فسانی از پیشگاه اعلیحضرت شهریاری عود به شیراز نمود تمام بلوکات جمعی میرزا احمدخان را حضرت فرمانفرما به آقامیرزا محمد وا گذاشت.

و در ماه ذی قعدة این سال: [۱۲۵۴] نصیرخان لاری، بیگلریگی لارستان و میرزا- منصورخان بهبهانی والی کوه گیلویه و بهبهان، وارد شیراز گشته، هریک مورد عنایت شده، بعد از چند ماهی با نیل مقصود عود به مقرر حکومت خود نمودند.

و عید نوروز سنه تخاقوی ثیل در شب سیزدهم ماه ذی حجه این سال [۱۲۵۴]:^۷ واقع گردید و چون شاهنشاه کامگار، محمدشاه قاجار جشن نوروزی را پیرداخت برای تسخیر هرات عازم و جازم گردید و فرمان احضار سپاه ظفرپناه ممالک محروسه صادر گردید.

[۹] در روز چهاردهم ماه صفر سال ۱۲۵۳^۸ اعلیحضرت شاهنشاهی از شهر طهران به باغ نگارستان^۹ نزول اجلال فرمود و به اندک زمانی هشتاد هزار نفر سوار و سرباز و هشتاد

۱. واقع در ۹ میلی غرب دامغان. ۲. واقع در ۲۵ میلی شمال دامغان.
۳. مقصود گرگان رود است که از جبال آلا داغ و حدود بهنورد سرچشمه گرفته و از کوهها و صحرای گوکلان و شهر قدیم گرگان و دشت ترکمن می گذرد.
۴. واقع در ۱۶ میلی غرب گنبد قابوس. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۸۳.
۵. رک: حقایق الاخبار، ص ۲۵. ۶. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۸۳ و ۱۸۷.
۷. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۷: (در ساعت چهار و ربع از شب گذشته در روز سه شنبه سیزدهم ذی الحجه) ناسخ - التواریخ، ج ۲، ص ۲۴۸.
۸. برابر با ۲۴ مه ۱۸۳۷.
۹. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۴۹، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۱۹۱.

را به توپ حاضر رکاب گشته، سوکب اعلی در نوزدهم ماه ربیع دوم^۱ این سال از ننگارستان نهضت فرمود، بیست روز در چمن [بسطام]^۲ و بیست روز در صحرای سبزه‌وار، توقف نموده، بعد از انجام لوازم سفر، از راه تربت شیخ جام به جانب هرات حرکت فرمود و روز هفتم ماه شعبان این سال^۳، کنار قلعه غوریان^۴ که از توابع هرات است لشکرگاه گردید و بعد از چند روزی که یورش به جانب قلعه بردند، شیرمحمدخان افغان، امان خواست و روز چهاردهم همین شعبان، حاضر درگاه جهان پناه آمده، مورد عنایت گردید و اسدالله خان قاینی^۵ با یک فوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت نمودند و اردوی اعلی روز بیست و سیم ماه همین شعبان به اراضی هرات درآمد و در جانب شمال نزدیک به مصلی لشکرگاه گردید و افغانان از شهر هرات درآمد، جنگی کرده، شکست یافته، باز به شهر شدند و روز دیگر اردوی شاهی حرکت کرده، در چمن سنگ سفید، اوتراق نمودند و هم در آن روز باز افغانان از شهر درآمد، به جانب لشکرگاه ترکتازی نموده، عود به شهر نمودند و روز دیگر به فرمان شاهی، جوانب هرات را محاصره نمودند و هر جانبی را به امیری سپردند و هرروزه جنگ می نمودند و در میانه میرزا جان مستوفی هرات از کامران میرزا والی هرات فرار کرده، پناهنده درگاه ظفرپناه گردید و روز دیگر شمس الدین خان افغان سردار از یارمحمدخان وزیر کامران میرزا رنجیده، به حضرت شاهنشاه آمده، مورد عنایت شاهانه گردید.

و در شب پانزدهم ماه رمضان این سال [۱۲۵۳]^۶: در وقتی که لشکر از هردو جانب مشغول جنگ بودند، یارمحمدخان وزیر برفراز برج آمده، فریاد برآورد که دست از جنگ بردارید و فردا یک نفر از اعیان ایرانی به شهر درآید و ما را از جانب پادشاه امان دهد تا سر بر خط فرمان گذاریم و روز دیگر بر حسب فرمان شاهی عزیزخان سکری که سرهنگ یک فوج سرباز بود به شهر هرات رفته، دو روز توقف کرده، با عریضه کامران میرزا و یارمحمدخان، عود به اردو نمود و معلوم گردید که مقصود والی و وزیر آن است که به دادن پیشکش و وجه نقد پادشاه را از تسخیر هرات باز دارند و اعلیحضرت شاهنشاهی، اعتنائی به عرایض هراتیان نفرموده، اسر محاصره را سخت تر نمودند و چون زمان زستان نزدیک شد، شاهنشاه غازی بفرمود تا اهالی اردو، در خارج شهر هرات خانه ها از سنگ و گل و چوب استوار داشتند و در اندک زمانی، شهری در برابر شهری بیاراستند، پس توپهای قلعه کوب بریختند و بر ارا به گذاشته، گلوله آنها را به جانب برج و باروی هرات بینداختند؛

و عید نوروز سنه ایتئیل در شب بیست و چهارم ماه ذی حجه این سال [۱۲۵۳]^۷: اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریار تاجدار، محمدشاه قاجار در خارج هرات جشن نوروزی را گذرانیدند و

۱. برابر با ۲۳ ژوئن ۱۸۳۷.

۲. رک: حقایق الاخبار، ص ۲۶.

۳. برابر با ۶ نوامبر ۱۸۳۷.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۰۴.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۰۴.

۶. برابر با ۱۳ دسامبر ۱۸۳۷.

۷. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۸: (ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۵۸.

چند روز بعد از عید نوروز مستر مک‌نیل^۱ وزیر مختار دولت بهیه انگلیس از طهران وارد اردوی اعلی گردید و با خود اندیشید که اگر شهر هرات ضمیمه ممالک محروسه ایران گردد، بی تأمل اهالی کابل و قندهار، فرمان‌پذیر پادشاه ایران گردند و حدود ممالک ایران به اراضی هندوستان پیوسته شود و مردم هندوستان پناهنده به دولت ایران گردند و کارگزاران انگلیس را وقتی ننهاد، اخراج کنند و به این خیال اراده نمود که پادشاه ایران را بی نیل مقصود از خارج شهر هرات برگرداند، پس خدمت امنای دولت معروض داشت که اجازه دهید تا من به درون هرات رفته، کامران میرزا را مطمئن ساخته، به حضرت آورم، پس اذن خواسته به شهر هرات رفته، کامران میرزا را در محافظت هرات جسور داشته او را از جانب دولت انگلیس به مدد مال و آلات حرب و رجال اطمینان داده که مردانه در حراست خود باشید و از شهر هرات درآمده، خدمت امنای دولت معروض داشت که چندانکه سخن از بیم و امید گفتم مفید نیفتاد و کامران میرزا از آن حصار بیرون نخواهد آمد و از این سخن مستر مک‌نیل انگلیس [ی]، آتش خشم شاهنشاهی زبانه کشید و بفرمود تا کار محاصره را سخت نمودند و توپهای بزرگ را بر فراز پشته‌ها برده، برج و باروی هرات را هدف گلوله ساختند.

و در اوایل ماه صفر سال ۱۲۵۴ بلای قحط و غلا در شهر هرات بر ملا گردید و یارمحمدخان معادل دوازده هزار نفر از اهالی حومه و جوانب هرات که در شهر توقف داشتند از هرات اخراج نمود، چون شهریار عدالت‌شعار بدانست، تعامت آنها را اطعام فرمود و زر و سیم عنایت نمود و آنها را انفاذ خراسان داشت و کامران میرزا والی هرات با یارمحمدخان وزیر مشورت نمود، پس عریضه‌ای نگاشت و به درگاه جهان‌پناه فرستاد و در عنوان عریضه نوشت:

ای باغبان چو باغ زمرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار
و خواستار گردید که کسی از ملازمان حضرت به شهر رفته، او را امان داده، حاضر حضور مبارک گردد و بر حسب حکم اولیای دولت حاجی ملا عبدالمحمد محلاتی مأمور شده، وارد هرات گردید و کامران میرزا را مطمئن ساخته که روز دیگر به اتفاق حاجی ملا عبدالمحمد شرفیاب حضور معدلت دستور گردد و چون مستر مک‌نیل وزیر مختار بهیه انگلیس مطلع گردید کسی را نزد کامران میرزا فرستاد و پیغام داد که هرگز از شهر بیرون میا که من کار را به خاطر خواه تو کنم. پس به امنای دولت معروض داشت که فتح افغانستان برای شما باعث شوریدگی هندوستان است و به ملاحظه اتحاد دولتین ایران و انگلیس، بهتر آن است که دست از محاصره برداشته، شهر هرات را به کامران میرزا گذارید و راه طهران سپارید و شاهنشاه غازی از این سخن برآشفت و بفرمود که مستر مک‌نیل سفیری بی تجربه است و صلاح دین و دولت را ندانسته است و اعتنائی به سخن او نیست و کامران میرزا، از سفارشات مستر مک‌نیل مغرور گشته، حاجی-

۱. Sir John Mac Neil (۱۷۹۵-۱۸۸۳) او ابتدا در کمپانی هند شرقی خدمت می‌کرد (از ۱۸۱۹) و سپس در فاصله سالهای ۱۸۲۴-۳۶ به ایران آمد و ابتدا در مشاغل پزشکی و سپس سیاسی خدمت می‌کرد و در هیئت تحت سرپرستی Sir Ellis به تهران رفت و پادشاهی محمدشاه را تبریک گفت و بار دیگر در سال ۱۸۳۶ به ایران آمد و در سال ۱۸۳۸ که معادف با هنگام محاصره هرات است به اردوی ایران آمد که وقایع آنرا فوقاً می‌خوانید. (ترجمه انگلیسی، ص ۲۵۶ ح ۸۶) و ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۱۰.

ملا عبدالمحمد، بی‌نیل مقصود از هرات درآمد.

و در اواخر ماه صفر این سال: [۱۲۵۴] محمد عمرخان پسر کهندل خان افغان قندهاری با چهارهزار نفر سوار افغان به درگاه شاهنشاهی آمده، روی نیاز بر خاک نهاده در زمره ملازمان رکاب مبارک برقرار گردید و بعد از چند روز مأسور به دفع جلال‌الدین میرزا، پسر کامران میرزا که در نواحی فراه توقف داشت گردید و آن نواحی را در تحت فرمان خدیو زمان درآورد و جلال‌الدین میرزا، بیچاره گشته، وارد اردو شده، پناهنده اصطبل شاهی گردید و نواب شاهزاده محمد رضا میرزا برحسب فرمان شاهنشاهی او را به منزل خود آورده، پذیرائی فرمود و توپچیان چنان عرصه را بر شهریان تنگ نمودند که از صدمه گلوله‌های توپ قلعه کوب، بسیاری از عمارات عالیه هرات را ساقط کردند و باغات جوانب شهر از هر جانی بیست فرسخ سی فرسخ از اشجارتی گشته، دهات و زراعات بیابانی ساده گردید و مردم شهر هرات به سفارش مستر مک‌نیل وزیر مختار انگلیس، متحمل این زحمات گشته، خودداری می‌نمودند و مستر مک‌نیل به حضور مبارک شاهنشاه رسید و تمنا نمود که وارد شهر هرات شده، کامران میرزا و یار محمدخان وزیر را به حضور مبارک رساند و چون وارد شهر گردید، ده هزار تومان^۲ وجه نقد به آنها داده و بگفت این چند روز که جنگ موقوف است، شکستگیهای برج و باروی شهر را مرست کنید و تا دوباره دیگر خود را نگاه دارید که کشتیهای جنگی ما از دریای عمان به جانب سواحل فارس روند، آن زمان جنگ پادشاه ایران از شما برخاسته، تمامی سپاه خود را برای دفع لشکر دولت انگلیس روانه فارس خواهد داشت و شما در مهد آسایش خواهید بود و چون مستر مک‌نیل از شهر هرات عود نمود باز همان سخنان سابق را که کاشف از یأس تسخیر هرات بود، اعاده نمود و شاهنشاه در خشم شده فرمود^۳ تا مک‌نیل از اردو بیرون شود و به فرموده عمل نمود و به جانب طهران شتافت و نوشته از لندن به او رسید که خود به لندن آمده، نایب خود را روانه اردوی شاهی بدار که از کارها ما را خبر کند و بعد از رفتن مستر مک‌نیل از اردو، پادشاه جهانگشا، حکم فرمود تا دوباستیان^۴ برآوردند که هریک از حصار شهر، برتری داشت، پس چهار توپ قلعه کوب را که وزن گلوله هریک هفتاد و دو پوند بود^۵، با آلات جرثقیل بر فراز این دوباستیان^۶ بردند و هر پوندی نود و شش مثقال است، پس شبانه روز، شهر را گلوله باران از دهان آن توپها نمودند و خانه‌ها خراب و مردمان کشته گشتند و روز دیگر اعلیحضرت شاهنشاه، سران سپاه را خواسته، در کار یورش به جانب هرات مشورت فرمود، تمامی آنها از در بندگی تعهد جان سپاری نموده، روز دیگر یورش بردند و از خندق عمیق شهر که تا داسنه بارو، پنجاه ذرع است و در میانه سه فصیل که آن را شیر حاجی^۷ نیز گویند ساخته‌اند و در پس هر فصیلی،

۱. در متن: (پزیرائی). ۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴. همان باستیون (bastion) فرانسوی است که به معنی انبار مرتفعی که در قلعه می‌سازند و قلعه‌ای که در آن اسلحه و ابزار جنگی ذخیره می‌کنند، می‌باشد (معین). رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۱.

۵. در ترجمه انگلیسی، ص ۲۵۹: ۸۲ پوند. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۱.

۶. در متن: (باسفیان).

۷. رک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۱۳. اصل این کلمه معلوم نیست که از کجا آمده اما از زمان صفویه به این طرف استعمال شده و گویا به جای (مزغل) ابروی است. رک: مجمع التواریخ، ص ۲۵۰.

جماعتی از افغانان با شمشیر و تفنگ نشسته بودند، گذشتند و به دامنه حصار رسیده، نردبانها گذاشته، بعضی عروج بر بروج نمودند و افغانان هرات پای سردانگی را فشرده، چندین هزار نفر از لشکری و شهری کشته گشت و در آخر کار، شهری بر لشکری چیره گشته آنها را از فراز برج و بارو بازگردانیدند و در میانه از فارس خبر رسید که جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس داخل خلیج فارس گردید^۱ و یک فروند کشتی آنها در برابر بوشهر آمد و پانصد نفر سرباز از کشتی پیاده شده، در کوتی که خانه بالیوز انگلیس است منزل نمودند و جناب شیخ حسن مجتهد آل عصفور و شیخ سلمان برادرزاده آن جناب و باقرخان تنگستانی، با اهالی بوشهر ازدحام نموده، تمامی سربازها و بالیوز را از شهر اخراج نمودند و چندین نفر از طرفین کشته گشت، پس اهل جهازات انگلیس، جزیره خارک را تصرف نمودند و هریک سن غله و علف را به چهار برابر بها خریده، در جزیره خارک انبار نمودند و سردار آنها گفته اگر سپاه ایران از تسخیر هرات دست برندارند تمامی سواحل فارس، بلکه تمامی مملکت فارس را تصرف خواهیم کرد و دوستی چندین ساله دولت ایران را به دشمنی بدل کرده، آنچه را شاید و باید، خواهیم نمود و چون اسنای دولت علیه، منافع نواحی هرات را با دوستی دولت بهیه انگلیس به میزان عقل سنجیدند همان برابری کوه و گاه را یافتند و به اعلیحضرت شاهنشاهی محاسن و قبايح را معروض داشتند.

روز نوزدهم ماه جمادی دوم این سال: [۱۲۵۴] اردوی بزرگ را از خارج شهر هرات حکم به کوچ فرمود و معادل سی هزار نفر از افغانان کابل و قندهار و هرات که سربندگی سپرده بودند، مأمور به توقف در نواحی خراسان شدند و برای هریک مستمری و مرسوم مقرر گردید و محمد عمرخان پسر کهندل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار هرات، ملازم رکاب مبارک گردیدند و روز هشتم ماه رجب این سال^۲، شاهنشاه بی همال وارد شهر مشهد مقدس گشته، به شرف زیارت آستانه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه، مشرف گردید، پس از مشهد مقدس نهضت نموده در نوزدهم ماه شعبان به مبارکی در دارالخلافت طهران بر تخت جلالت شاهنشاهی قرار گرفت^۳ و بعد از رجعت سوکب ظفر کوکب شاهنشاهی از نواحی هرات، جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس که در خلیج فارس لنگر انداخته بودند و بعضی از اهالی آنها در جزیره خارک و جزیره دراز توقف داشتند، تمامی آنها عود به هندوستان نمودند.^۴

و در همین سال [۱۲۵۴]: بلوک اصطهبانات و نیریز که دو ناحیه معموره از فارس است در تیول و سیورغال شمس الدین خان افغان سردار هرات درآوردند و چند نفر اقوام و عشیره خود را به آن دو ناحیه انفاذ داشت و خود به ملازمت حضور شاهنشاهی متوقف طهران گردید.

و در این سال: [۱۲۵۴] نصیرخان بیگلریگی سبعة و لارستان، پانصد نفر تفنگچی لاری را برای تصاحب قریه بهادران داراب که دعوی تملک آن را داشت روانه نمود و آقاسیرزا-

۱. رک: نامخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. برابر با ۹ سپتامبر ۱۸۳۸.

۳. برابر با ۲۷ سپتامبر ۱۸۳۸.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۴۴، نامخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۳۰.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

محمد فسانی که اباعنجد حاکم نواحی داراب بود، آنها را معانعت نمود و از هردو جانب ستیزه کاری شده، چندین نفر از اهالی لارستان و فسا و داراب، کشته گشت و بعد از یک ماه تفنگچیان لاری قلعه بهادران را گذاشته، در نیمه شبی به جانب لارستان فرار نمودند.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در روز پنجم ماه محرم سال ۱۲۵۵^۱ واقع گردید و شاهنشاه ظفر پناه، شهریار معدلت شعار، محمد شاه قاجار به جای جشن نوروزی عجم به تعزیه داری مصیبت سبط پیغمبر عجم و عرب (ص) پرداخت.

و در ماه ربیع اول این سال سید فقها حاجی میرزا ابراهیم مجتهد پسر عم حقیقی نگارنده این فادمنامه ناصری در شهر شیراز از دار فنا به روضه رضوان خرامید و هشتاد و دو سال از عمر شریفش گذشته بود و نواب فریدون میرزا فرمانفرمای ثانی و علما و امرا جنازه آن جناب را از خانه او تا آستانه حضرت شاه چراغ مشایعت نمودند و مدت سه روز درب تمام دکاکین و کاروانسراهای شیراز را بستند و در همه مساجد و گذارهای بازار، علما و سادات و بزرگان و تجار و کسبه به سوگواری و ختمات قرآن پرداختند و از مآثر آن جناب کتاب *بحر الحقایق* در علم فقه که در هر قسمی [از] اقسام اربعه آن علم ذکر آیات قرآنی و احادیث وارده متعلقه به هر قسمی از آن اقسام و اقوال علما و ترجیح احادیث و اقوال را فرموده است و کتاب *حاشیه بر کتاب شرح لمعه و حاشیه مبسوط بر کتاب معالم اصول فقه* است و تا کنون علمای اعلام و طلاب کرام علمیه، علی اختلاف مراتبهم از این مؤلفات بهره مند می باشند و جنازه آن جناب را به نجف اشرف نقل نمودند.

و چون نواب فریدون میرزا، فرمانفرمای ثانی، تماست امور ملکی فارس را در کف میرزا احمدخان تبریزی که از بدایت عمر و حدیث سن، خدمتگزار نواب معزی الیه بود و گذاشت و برای میرزا جعفر سواد کوهی که از جانب شاهنشاهی وزیر مملکت فارس بود، جز نامی باقی نماند و جماعت آذربایجانی که هر یک گریخته از بلدی [بودند] وارد شیراز گشته، به حمایت و جانبداری میرزا احمدخان دست تطاول به اهالی شیراز و بلوکات دراز داشتند و اگر شکایتی به حضرت فرمانفرما بردی، اصلاح شکایت را به میرزا احمدخان حواله فرمودی و تا جناب حاجی میرزا ابراهیم مجتهد در قید حیات بود، به احترام آن جناب دست ظالم را از سر مظلوم کوتاه می داشت و بعد از وفات آن مغفور پیوستگان میرزا احمدخان از قبیل تویچی و فراش آذربایجانی هر روز فتنه ای می کردند و میرزا احمدخان امر را در خدمت فرمانفرما، واژگونه می نمود و چون میرزا علی اکبر قوام الملک که اعلیحضرت شهریار معدلت شعار، انتظام شیراز را در کف کفایت او واگذاشته بود، کارها را بر این منوال دید، تکلیف خود را جز در مهاجرت از شیراز ندید، در اوایل ماه جمادی اول این سال به نیت حجة الاسلام و زیارت آستانه حضرت خیر الانام و عتبات عالیات، از شیراز حرکت نموده، از بوشهر و بصره وارد نجف اشرف و کربلای معلی و سایر اماکن مشرفه گشته، از کناره شط فرات و شام گذشته، مدینه طیبه و مکه معظمه را زیارت نموده، از طریق دریا و مسقط و بندر عباس و لار و جهرم و خفر در جمادی اول سال دیگر عود به شیراز نمود،

و در اواسط ماه رجب این سال: ۱۲۵۵ روزی مردی توپچی در میدان ارگ شیراز، با زنی سزاییه نمود، کار را از مطایبه گذرانید که آن زن به فریاد آمد و اهل بازار و کیل به حمایت آن زن درآمدند و جماعت توپچی و فراش آذربایجانی به جانبداری مرد توپچی برخاستند و کار به جنگ رسید و از دو جانب ازدحام نمودند و جماعتی زخمدار شدند و اهل شیراز متفق‌الکلمه فریاد برآوردند که اگر نواب فرمانفرما، میرزا احمدخان را می‌خواهد، ما را نخواهد و روز دیگر در مساجد و خانه علما رفته، کلمه عزل میرزا احمدخان را مکرر نمودند و بیشتر مردم سلاح جنگ پوشیدند و میرزا جعفر سواد کوهی که از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی وزیر فارس بود، سرآ و جهراً در اعلای این حادثه می‌کوشید و مردم را در معاندت میرزا احمدخان، متفق می‌نمود و کار جنگ بازاریان شیراز و توپچی و فراش آذربایجانی را استوار می‌داشت و چون نواب فرمانفرما از اطاعت اهالی شیراز مأیوس گردید، حکم نمود تا برفراز بامهای عمارات دیوانی سنگر بستند و سرباز و غلام دیوانی در پشت سنگرها نشستند و دو ارابه توپ در میدان تقاره‌خانه در برابر درب مسجد و کیل گذاشتند و اهالی شیراز چون چنین دیدند، ازدحام نموده، در مسجد جامع جدید که به مسجد نومشهورگشته، درآمدند و تمامت علما و بزرگان و تجار را طوعاً و کرهاً حاضر مجلس مشاورت نمودند و آراء مختلفه بر مخالفت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای ثانی متفق گردید و چون هر جمعی را بزرگی که در طاعت او شوند، لازم است، آقا محمدحسن کدخدای محله سنگ سیاه شیراز که سخاوتمندترین شجاعت داشت به ریاست اهالی پنج محله نعمتی خانه شیراز که شرح آنها در ذیل ذکر شهر شیراز بیاید، مقرر گردید و میرزا علی‌تراب‌خان و آقا محمدحسین کمال‌خان و علی‌محمدخان فیلی سنگ سیاهی و اکبر و باقر پسران حسین پسر مؤمن‌خان سردزکی و باقر سلطان که هر یک در رتبه خود بزرگ جماعتی بودند، در تحت امر و نهی آقا محمدحسن درآمدند و مردمان پنج محله حیدری‌خانه شیراز، احمد سلطان پسر حاجی-عبدالحسین یاور فوج سرباز شیرازی را رئیس خود قرار دادند و حاجی اسد شمشیرگر و محمد رحیم رنگریز و اسماعیل بیگ پسر غلام‌حسین بالا کفتی و کریم پسر حسن خان درب شاهزاده‌ای و مراد میدان شاهی و رضای تفنگ‌ساز و کاظم بازار مرغی، سر در اطاعت احمد سلطان درآوردند، پس بر طاقهای بلند مسجد و کیل که قرب جوار با عمارات دیوانی دارد و بر پشت بام مدرسه خان سنگر بستند و چندین نفر تفنگچی شیرازی بر پشت بام و سردرب مسجد و کیل و چندین نفر تفنگچی شیرازی دیگر به ریاست حاجی اسد شمشیرگر و محمد رحیم رنگریز بر پشت بام و سردرب مدرسه خان رفته، در پس سنگرها نشستند و محمد رحیم رنگریز و نه نفر شمشیرچی بر فراز دو مناره مدرسه خان که بلندتر از همه عمارات شیراز بود قرار گرفتند و مدتی میانه شیرازیان و سرباز و توپچی آذربایجانی، کار بر مخاصمت می‌گذشت و توپچیان، چندین گلوله توپ بر در مسجد و کیل زدند و چندین جای آن را سوراخ نمودند و دامنه سنگ یک پارچه سردرب این مسجد را که سه ذرع درازا و دو ذرع پهنا و بلندی و نیم ذرع کلفتی آن است، شکستند و بعد از شش سال دیگر جناب حسین‌خان نظام‌الدوله، حکمران مملکت فارس، شکسته‌های آن سنگ را برداشته، سنگی یک پارچه به درازای دامنه سنگ و کیلی به جای شکستگی گذاشتند و بیشتر از روزها اهالی محلات شیراز با نوکرهای دیوانی به انواع مختلف جنگ داشتند و در هر چند روزی دوسه نفر از طرفین هدف گلوله بلا می‌شدند و امتداد آن مخاصمت به درازا کشید

و چون جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی وزیر ممالک محروسه ایران سحبتی مفراط با نواب والا فریدون میرزا فرمانفرما داشت، نمی گذاشت این وقایع به سماع عز و جلال شاهنشاهی رسد و می خواست به استمالت، میانه حاکم و رعیت التیامی شود.

و عید نوروز سنه سیچقان ثیل در روز پانزدهم ماه محرم سال ۱۲۵۶^۱ اتفاق افتاد و اعلیحضرت شهریاری در دارالخلافة طهران نزول اجلال را استدانت می فرمود و چون خبر برآسیختگی اهالی شیراز از پرده درافتاد و معروض حضرت شاهنشاهی گردید، جناب میرزا-نبی خان قزوینی، اسیر دیوانخانه عدلیه را برای تشخیص ماده فساد، بأسور به سفر فارس فرمود و در ماه شعبان این سال وارد شیراز گردید و چون از التیام دو جانب سآیوس آمد، نواب فرمانفرما را طوعاً و کرهاً روانه دارالخلافة طهران نمود^۲ و خود مباشر امور ایالت مملکت فارس گردیده، ستمردین را آرام داد و اعلیحضرت اقدس همایونی برای تنبیه ستمردین اصفهان از دارالخلافة نهضت فرموده، در ماه ذی حجه آن سال شرف نزول ارزانی داشته، جماعتی را از اهالی اصفهان به یاسا رسانیدند.

و عید نوروز سنه اودئیل در شب بیست و هفتم ماه محرم سال ۱۲۵۷^۳ واقع گردید و موکب همایونی بعد از نظم نواحی فارس و کرمان از اصفهان نهضت فرموده، از نواحی خوانسار و گلپایگان گذشته، در ماه رجب این سال عرصه طهران رشک روضه جنان گردید و چون در گلپایگان خبر رسید که سلوک جناب مقرب الخاقان اسیر کبیر میرزانبی خان، پسندیده اهالی فارس نگشته است، جناب مقرب الخاقان نصرالله خان^۴ قاجار دولو سرکشیک باشی دربار معدلت-شمار که سیاستی قرین کیاست داشت به لقب صاحب اختیاری فارس سراقراز گشته، رهسپر آن مملکت گردید و بعد از ورود به دارالملک شیراز، در مدت چهارماه، نواحی فارس را بعد از گسیختگی در حلیه انتظام درآورد و هنوز آسایشی ندیده، در بیست [و] هشتم ماه رجب این سال [۱۲۵۷]: در شهر شیراز به مرض غشی زندگانی را بدرود نمود^۵، پس اعلیحضرت شاهنشاهی، ایالت فارس را ناسزد شاهزاده کیوان وساده، حضرت اقدس ناصرالدین میرزا ولی عهد دولت علیه فرموده، حکومت آن مملکت را به نواب اشرف والا، فرهاد میرزا^۶، برادر کهنتر خود ارزانی داشته، او را به لقب نایب الایاله سراقراز فرمود و جناب میرزا فضل الله نصیرالملک پسر میرزا-نصرالله علی آبادی مازندرانی^۷، وزیر سابق مملکت فارس که شرح حال او در سال ۱۲۱۲ گذشت به وزارت فارس برقرار گشته، در رکاب نواب معظم الیه در ماه مبارک رمضان این سال [۱۲۵۷]: وارد شیراز جنت طراز گردید و چون خوانین الوار ممسنی هر یک به داعیه خود سری می گذرانیدند

۱. برابر یا ۱۹ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۰.

۲. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۲، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۵.

۳. برابر یا ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۱ (در ساعت سه و چهل دقیقه از شب یکشنبه ۲۷ محرم) ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۵۸.

۴. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۲، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۵.

۵. برابر یا ۱۵ سپتامبر ۱۸۴۱.

۶. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۸.

۷. ر.ک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۶.

۸. ر.ک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۶.

و به عنوان دزدی اموال ایلات قشقائی را می بردند و در قلعه های کوهی مانند قلعه سفید^۱ و قلعه طوس^۲ و کوهستان فهلیان و شولستان تمکن داشتند در اواسط زمستان که هوای آن سامان با روضه جنان برابری داشت، نواب اشرف والا با چهارهزار نفر سواره و پیاده و چهار ارابه توپ قلعه کوب برای تنبیه جماعت الوار، از شیراز حرکت فرمود و بعد از ورود به صحرای شولستان، خانعلی خان کلانتر طایفه رستم ممسنی از قلعه طوس فرار نمود و علی ویس خان کور، برادر او گرفتار گشته، رهسپر آخرت گردید^۳ و علی ویس خان بعد از گرفتاری اموال زیادی نوشته، هر چیزی را در نزد کسی به امانت، قلم داد نمود و بعد از کشتن او حضرت والا نایب الایاله آن کسان را خواسته، مطالبه اموال علی ویس خان را فرمود یکی از آنها عرض نمود که اگر علی ویس خان مرد درستکار راستگوئی بود، چرا به سیاست رسید و اگر دروغگو و کج رفتار بود، از راه دشمنی این تهمت را بر ما زده که باعث پریشانی رعیت و بدنامی ایالت باشد و حضرت والا، از آن سخن بی جواب، همه را مرخص فرمود و باقی خوانین ممسنی، سر در چنبر اطاعت آورده، مشغول رعیتی شدند.

و چون اهالی کوه گیلویه و بهبهان و رامهرمز و فلاحی و محمره در ادای مال دیوان تسامح نموده بودند، نواب معظم الیه، منصورخان سرتیپ فراهانی را با سرباز فراهان برای وصول مالیات، مأمور فرمود و چون به بهبهان رسید، میرزا قواما، والی آن سامان از بهبهان فرار کرده، به جانب اصفهان شتافته، به جانب منوچهرخان معتمدالدوله متوسل گشته، بیارمید و منصورخان سرتیپ در اندک زمانی، مالیات نواحی کوه گیلویه و رامهرمز و فلاحی را وصول نمود و آمیختگی ها را فرو نشانید و شیخ ساسرخان، شیخ المشایخ بنی کعب، حاکم فلاحی را گوشمالی لایق بداد و بعد از وصول آن اخبار به حضرت شاهزاده آزاده، ایالت و حکمرانی کوه گیلویه و بهبهان و رامهرمز و فلاحی از بندر هندیان تا سامان محمره به منصورخان سرتیپ فراهانی ارزانی فرمودند ولی بهره ای چندان نبرده، در ماه رمضان این سال [۱۲۵۷]: در قصبه ده دشت کوه گیلویه زندگانی را بدرود نمود و نواب شاهزاده کیهان وساده، بعد از نظم نواحی ممسنی، حکومت آن سامان را به میرزا کوچک یاور، عنایت نموده، از فهلیان نهضت فرمود و از راه کمارج و خشت و دالکی وارد قصبه برازجان گشته، متعردین نواحی دشتستان را به سزا و جزا، رسانیده، تشریف فرمای بندر بوشهر گردید و چند روزی توقف فرموده، پس برای نظم نواحی دشتی و بندرکنگان و عسلویه و گله دار، از بندر بوشهر حرکت فرمود و از هر ناحیتی عبور نمود، انتظامی بسزا، بداد و حسن خان گله داری و شیخ جبارخان کنگانی و شیخ خلفان خان عسلوئی را مقید و مغلول بداشت و باقی مشایخ آن سامان را مورد عنایت بساخت.

و عید نوروز سنه بارس ثیل سال ۱۲۵۸ در هشتم ماه صفر^۴ اتفاق افتاد و نواب معظم الیه در اواسط این ماه چون وارد بلوک خنج گردید و استحکام قلعه شهریاری^۵ را که شرح آن در

۱. این قلعه را (دژ سفید) نیز می گویند. ر.ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، قلعه های کوهی فارس.

۲. در فارسنامه ناصری، گفتار دوم: (قلعه طوس) واقع در قریه مال قاید از ناحیه رستم، بلوک ممسنی.

۳. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۰، روضه الصفا، ج ۱، ص ۲۵۷.

۴. (میرزا قوام الدین برادر میرزا منصورخان حاکم کوه گیلویه) روضه الصفا، ج ۱، ص ۲۵۸.

۵. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۴۲: (در ساعت نه و چهل و چهار دقیقه از شب دوشنبه ۸ صفر) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۷.

۶. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۸.

دیل عنوان قلعه‌های فارس در گفتار دوم این فادسنامه ناصری بیاید شنید، حکم فرمود تا فوج سرباز قراول، چاه این قلعه را که از صد ذرع بیشتر عمق و چهار ذرع قطر دارد و آب خوردن اهالی قلعه از آن است از سنگهای بزرگ و کوچک انباشتند تا مستردین را جای تمکن نباشد^۱ پس نواب‌والا از بلوک آفرز و بلوک قیر و کارزین و جهرم و بلوک فسا گذشته، در ماه ربیع اول این سال، شیراز جنت طراز را از فرقدوم سیمنت لزوم خود مزین داشت.

و در این سال [۱۲۵۸]: بلوک رامهرمز و بلوک فلاحی از حد بندر هندیان^۲ تا بلده^۳ مره^۴ از مملکت فارس سفروز گشته، ضمیمه^۵ نواحی عربستان و شوشتر شده در تحت ایالت جناب منوچهرخان معتمدالدوله درآمد.

و هم در این سال [۱۲۵۸]: علی‌خان لاری به دارالخلافة طهران رفته، خطه لارستان و نواحی سبعة^۶ را از فارس موضوع^۷ بداشت که هر ساله در عوض مالیات چندین خروار باروت برای تفنگ سرباز و توپخانه مبارک قرار داد.

و چون حبیب‌الله‌خان^۸ امیر توپخانه مبارک در آن سال به ایالت کرمان و تنبیه طوایف بلوچ و فتح قلعه بمپور بلوچستان مأمور بود بر حسب امر امنای دولت جاویدعدت، علی‌خان لاری با سه هزار تفنگچی مأمور به مصاحبت امیر توپخانه گردید و بعد از ورود به آن سامان و بعد از فتح قلعه بمپور، عود به لارستان نمود و در سال دیگر در شهر لاروفات یافت و چون در ماه مبارک رمضان این سال، منصورخان سرتیپ فراهانی وفات یافت، نواب اشرف‌والا، فرهادمیرزا فرمانفرمای فارس، ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان را به مقرب الخاقان شکرالله‌خان نوری، ارزانی داشت^۹ و هم در آن سال مقرب الخاقان فرخ‌خان کاشانی^{۱۰}، پیشخدمت خاصه، اعلیحضرت شاهنشاهی، برای وصول صد هزار تومان از وجوه مالیاتی، به شیراز آمد و در مدت چندروز، تماسی این وجوه به توسط کارگزاران نواب سعزی‌الیه تحویل و تسلیم مشارالیه گردید و هم در آن سال مقرب الخاقان سیدحسین‌خان سرتیپ فوج فیروزکوهی^{۱۱}، با فوج خود وارد شیراز گردید و هم در آن سال خان‌علی‌خان^{۱۲}، کلانتر ایل رستم ممسنی که مدتی در کوه و بیابان سرگردان بود به شیراز آمده، در توپخانه مبارک که بیارمید و بعد از چندروزی، مورد عنایت گشته به کلانتری ایل رستم برقرار گردید.

و در این سال [۱۲۵۸]: نواب اشرف‌والا، فرهادمیرزا ادام‌الله‌عمره، از حکمرانی فارس

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۹.

۲. ناحیه‌ای است از حوزه بنادر جنوب، حد شمالی و شرقی آن بهبهان، مغرب آن خوزستان و جنوبش خلیج فارس- نزدیک بندر معشور. (جغرافیای سیاسی کیهان) و رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم بلوک فلاحی.

۳. نام قدیم خرمشهر.

۴. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۵. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۶۱.

۶. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

۷. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۵۸، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۹.

۸. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

۹. رک: روضة الصفاء، ج ۱۰، ص ۱۲۵۸ و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۹.

گذشته، روی خاطر را به جانب دارالخلافة گذاشت^۱ و تفصیل آن بر این وجه است که چون اهالی فارس در سال ۱۲۵۹ از نواب اشرف‌والا فریدون سیرزا فرمانفرما، شکایت به دربار معدلت-مدار شاهنشاهی بردند و جناب حاجی سیرزا آقاسی ایروانی وزیر اعظم از خیرخواهان نواب معزی-الیه بود و هرچه خواست دریدگیهای کار او را رفو کند، ممکن نشد، او را برخلاف رضا معزول بداشت و همیشه طالب پریشانی فارس بود، بلکه دوباره نواب فرمانفرما را به ایالت فارس برقرار بدارد و چون جناب حاجی سیرزا آقاسی، نواب والا فرهاد میرزا را از بیشتر شاهزادگان جوانتر و کم تجربت تر می پنداشت، حکومت فارس را به قصد بی انتظامی، نامزد او فرمود و چون وارد آن مملکت گردید، با آنکه چند مرحله دیگر از زندگانی را می خواست تا به سی سالگی رسد، گسیختگیهای پنجساله فارس را پیوند نموده، طرق و شوارع را از آسیب دزد و بدخواه ایمن فرمود و مالیات دیوانی را، بلکه بقایای سنوات را به وصول رسانید و سیاست را قرین کیاست و عزم را ضمیمه حزم نموده، گرگ و میش را در یک آب خور آورد و چون طبعش از طینت پاک سرشته بود، به غبار نفاق و طمع آلوده نبود، گمان طمع و نفاق در کسی نداشت و در زمان حکمرانی خود، رشوتی به مردمان دغا کار نداد، پس آنهایی که زندگانی را از رشوه خواری و نفاق کاری داشتند، در دربار همایونی و حضرت وزارت سابی قضایای غیر واقعه را درباره نواب نایب‌الایاله که دامنش آلوده نبود، گفته، پذیرفته گردید و گفته اند:

صم اذا سمعوا خیراً ذکرته به وان سمعوا شراً فکلهم اذن^۲

و چنان جلوه دادند که اگر او را به دارالخلافة بخواهند، نیاید و اعلیحضرت شاهنشاهی، استحاناً او را بخواست، بعد از اطلاع بیدرنگ و تانی رهسپر دارالخلافة گردید و بعد از ورود چون تکلیف معاودتش نمودند، قبول نفرمود و از مائر آن شاهزاده در شیراز باغ فرهاد آباد است به میلی صبوی شیراز، درختانش همه نارنج است و در بالای آن باغ عمارتی ساخته و سقف آن رابه پیکرهای آسمانی که از کتاب صور عبدالرحمن برداشته، زینت داده اند و جناب سیرزا کوچک وصال شیرازی تاریخ آن سقف را در این مصراع فرموده است: «گر جنان در آسمان هان آسمان بین در جنان» و آینه کاری روضه مقدسه حضرت شاه چراغ سید سیر احمد (ع) و مسجد مخصوص طایفه شیعی مذهب در بلده گله دار فارس که مردش سنی مذهب می باشند.

و عید نوروز، در روز نوزدهم ماه صفر سال ۱۲۵۹ واقع گردید و اعلیحضرت معدلت‌شعار، سلطان سلاطین کامگار، محمدشاه قاجار جشن نوروزی را به سر رسانید و حکومت مملکت فارس را به مقرب‌الخاقان میرزا نبی خان قزوینی مازندرانی الاصل^۳ امیر دیوانخانه عدلیه عنایت و شفقت گردیده و بشتاب ابر و سرعت باد، وارد گشته، شهر شیراز را مقر ایالت خود قرار داد و چون این حکومت برخلاف رضای جناب وزارت مآب، حاجی سیرزا آقاسی وزیر اعظم بود، کاری از پیش نبرد و برای اصلاح اسورات سلکی در ماه شعبان این سال با فوجی سرباز و دو ارابه توپ به جانب

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۲. هنگامی که از تو به نیکی یاد شود ناشنوا باشند و چون بدگوئی بشنوند، شنوا گردند. ظاهراً مصراع دوم باید (وهم

وان سمعوا شراً لهم اذن) باشد (اظهار نظر از دانشمند محترم جناب دکتر جعفر مؤید شیرازی است).

۳. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۳۴: (سه ساعت و دوازده دقیقه از روز سه شنبه نوزدهم ماه صفر).

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۹.

گرمسیرات حرکت فرمود و چون به نواحی لارستان رسید تمام اعیان مملکت فارس مانند جنابان افادت انسابان مجتهد الزمان آقا لطف علی شیرازی و سلاله السادات آقا میرمؤمن رضوی و جناب حاجی قوام الملک و مقرب الخاقان محمدقلی خان ایل بیگی و ضابط و کلانتران بلوکات و میرزا علی اکبر کدخداباشی محلات نعمتی خانه شیراز و حاجی محمد کاظم کدخدای درب شاهزاده به ازدحام تمام، از شیراز حرکت نموده، وارد دارالخلافت طهران گشته، زبان را به شکایت جناب میرزانی خان والی مملکت فارس گشودند و اظهار رضامندی از حکومت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای سابق فارس داشتند و چون اعلیحضرت شهریاری را رغبتی در ایالت نواب معزی نبود، اعتنائی به سخنان فارسیان نفرمود و مدتی آنان در ششدر حیرت در دارالخلافت بماندند.

و عید نوروز سنه لوی ثیل در سلخ صفر سال ۱۲۹۰ اتفاق افتاد و اعلیحضرت، شاهنشاه جهانیان پناه، ایالت مملکت فارس را در این سال به جناب حسین خان مقدم سراغه ای آجودان-بازی افواج قاهره^۱ عنایت داشته، او را به لقب صاحب اختیاری سرافراز فرمود و جناب معزی الیه تمامی اعیان فارسیان را جز جناب قوام الملک و مقرب الخاقان محمدقلی خان ایل بیگی که مأسور به توقف در طهران شدند به مصاحبت خود بیاورد و چون وارد شیراز گردید وزارت مملکت فارس را به میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر سابق فارس که سالها از عمل ملغی گشته، در کنج قناعت خزیده بود ارزانی بداشت و کلانتری شیراز را به هادی خان بیضائی خلف الصدق حاجی-میرزا ابراهیم کلانتر سابق شیراز وا گذاشت و در صدد مؤاخذه از افعال ناهنجار اشرار برآمد و جماعتی را مانند احمد سلطان که رئیس اشرار محله اسحق بیگ بود و غلام او را بکشت و هریکی را دونیمه کرده، بر طاقهای میدان بیاویخت و همچنین از هر محله چند نفر شریر را به سیاست رسانید و اهالی شیراز را که از مزاحمت اشرار در آزار بودند، بیاسود و حکم نمود که چهار شب درب تمام دکانها را تا صبح بازگذاشته، صاحبانش به فراغت بال در خانه های خود بیارمیدند.

و عید نوروز سنه ثیلان ثیل در شب دوازدهم ماه ربیع اول سال ۱۲۹۱ واقع گردید و مقرب الخاقان، حسین خان صاحب اختیار فارس به عرض اولیای دولت قوی شوکت رسانید که آب رودخانه شش پیر که نزدیک به پنجاه سنگ آسیاب گردان، آب دارد و از بلوک اردکان و ناحیه دشمن زیاری ممسنی و نواحی شولستان و ماهور سیلاتی و ناحیه زیدون کوه گیلویه گذشته و در نزدیکی بندر هندیان به دریای فارس فرو ریزد و در کمترجائی به مصرف زراعت رسد و در روزگارهای پیش، پادشاهان گذشته، نزدیک قریه باسکان اردگان، سدی بر این رودخانه بسته و در مسافت چهارده فرسخ کاروانی از زمینهای پست و بلند به کندن کاریز و ساختن جدول سواره گذرانیده، وارد جلگه شیراز داشته، چندین برابر بر آبادی و زیادتی زراعت شیراز افزوده بودند و اکنون در بعضی از این مسافت، بنیان جدولی و سفاک چاهی، باقی است، اگر همت سلو کانه شاهنشاهی شامل حال اهالی شیراز گردد که آب این رودخانه به حوالی شیراز برسد،

۱. برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۴: (ساعت نه و هشت دقیقه از روز چهارشنبه) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۹.

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۴۲.

۳. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۴۵: (در ساعت دو و پنجاه و شش دقیقه از شب جمعه دوازدهم ربیع الاول) ناسخ التواریخ، ج ۳،

خیراتی جاریه خواهد شد و اعلیحضرت خدیو زمان در جواب فرمود، اگر مالیات سالانه مملکت فارس در خرج این کار رود مضایقت نشود، پس جناب صاحب اختیار در تهیه عده و عدت این خیال برآمد.

و در اوایل این سال [۱۲۹۱]: حکومت حومه شیراز و فسا و داراب که سالها در کف کفایت آقامیرزا محمدفنائی و آباء و اجداد او بود باقی بگذاشت و حکومت محال سبعه و رودان و احمدی را ضمیمه متصرفیهای او نمود و مقرب الخاقان عزیزخان مگری سرهنگ فوج آذربایجانی را که آخر کارش به سرداری ممالک ایران رسیده، مأمور به خدمت او نموده، آنها را روانه مقصود فرمود.

و عید نوروز سنه یونتئیل سال ۱۲۹۲ در شب بیست و سیم ماه ربیع اول^۱ اتفاق افتاد، جشن نوروزی را در دارالخلافه طهران پرداخت و در این سال جناب صاحب اختیار چون از انتظام نواحی فارس فراغتی داشت، عزم خود را در آوردن آب رودخانه شش پیر^۲ به شهر شیراز جزم نمود و چندین هزار نفر عمله از نواحی دور و نزدیک بخواست و استادان چاروساز^۳ و ساروج-پز و سنگ تراش روانه مقصود بداشت و چند فرسخ راه را هموار نموده، جدولی از سنگ و ساروج ساختند و در این سال میرزا محمدعلی مشیرالملک که هشتاد و اند سرحله زندگانی داشت، بمرد^۴ و جناب صاحب اختیار، لقب مشیرالملکی و منصب وزارت فارس را به ارث و استحقاق در کف کفایت خلف الصدقش جناب میرزا ابوالحسن خان واگذاشت و مدت سی سال تمام بر مسند وزارت آن مملکت باقی بماند و چون محمدقلی خان ایل بیگی فارس، چند سال مأمور به توقف دارالخلافه بود و در میانه خان زادگان قشقائی در مخالفت بازگشته، هر کسی در هوسی به خودسری و خود-رائی بودند چنانکه چندین کورت با یکدیگر جنگ نمودند و چندین نفر از توابع آنها کشته شدند و حیدرقلی خان خلف الصدق مرتضی قلی خان ایل بیگی نیز کشته گشت و نزدیک به آن رسید که شیراز ایلات بگسلد و مقرب الخاقان محمدعلی خان ایل خانی و محمدقلی خان ایل بیگی که در دارالخلافه بودند، هرچه خواستند به ارسال رسل غبار کدورت را از میانه خانزادگان بردارند میسر نگشت و محمدقلی خان ایل بیگی، بی اجازه از امنای دولت از دارالخلافه فرار نموده، در پائیز این سال [۱۲۹۲]: وارد فارس گردیده، شورش ایلات را فرو نشانید.

و در اواخر آن سال [۱۲۹۲]: جناب حسین خان صاحب اختیار، سیدحسن خان فیروزکوهی، سرتیپ فوج فیروزکوه را نایب حکومت فارس نموده، برای تفریح محاسبات دیوانی از شیراز به دارالخلافه طهران برفت و چندساهی توقف کرده از دربار شاهنشاهی، عنایتها و مرحمتها دیده به لقب جلیل نظام الدوله سرافراز گردید.

و در این سال [۱۲۹۳]: فتنه جماعت بابی^۵ که خود را تابع میرزا علی محمد تاجر پسر

۱. برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۶: (هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از شب سه شنبه ۲۳ ربیع الاول) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۷۲.

۲. رك: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، رودخانه های مملکت فارس.

۳. (چارو) همان (سارو) یا (ساروج) یا (صهورج) یا (ساروج) است. (معین)

۴. شرح مفصل احوال او را در گفتار دوم فارسنامه ناصری، در زیره بزرگان محله سنگ سیاه شیراز بخوانید.

۵. رجوع شود به ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۹، و روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۰۹، و فتنه باب، اعتضاد السلطنه با توضیحات عبدالحسین نوائی، و همچنین تاریخ نو جهانگیر میرزا، ص ۹۷ بعد.

سیرزارضای بزار شیرازی می‌دانند بروز نمود و چون کتب تواریخ و روزنامه‌نویسان از کیفیت این حادثه مشحون است، کتاب فلاصنامه را از ایراد آن معاف داشتیم که خدای تعالی دین مسلمانان و پادشاه اسلام را قوتی تام و شوکتی تمام عنایت کند و اعلالی ضلالت و مردمان ستمرد را ذلیل و خوار بدارد.

و عید نوروز سنه قوی‌ئیل در چهارم ماه ربیع دوم سال ۱۲۶۳^۱ اتفاق افتاد و اعلیحضرت شاهنشاهی، جشن نوروزی را به رسم عجم گذرانید و مقرب‌الخاقان حسین‌خان نظام‌الدوله صاحب اختیار فارس از حضور مبارک همایونی، رخصت انصراف یافته، از دارالخلافت طهرانی به جانب فارس حرکت نمود و چون در پائیز سنه یونت‌ئیل مقرب‌الخاقان محمدقلی‌خان ایل بیگی، بی‌اجازه دولتی از طهرانی به میان ایلات فارس آمده بود، جناب نظام‌الدوله برای گوشمال او، وارد بلوک سرحد شش ناحیه گشته، چندروزی در گرم‌آباد و مدتی در چمن حنا^۲ توقف نمود تا به واسطه رسل و رسائل سیلغی وجه نقد به عنوان پیشکش از ایل بیگی دریافت نموده، از جرایم او درگذشت و در ماه شعبان این سال، وارد شیراز گردید و همت را بر تعمیر سحرای آب شش پیر گماشت.

و عید نوروز سنه بیچین‌ئیل در چهاردهم ماه ربیع دوم سال ۱۲۶۴^۲ واقع گردید و جناب نظام‌الدوله، برای آوردن آب شش پیر از شیراز به صحرای همایجان اردکان برفت و چند چادریوش و سراپرده و خرگاه برپا نمود و به جدم تمام هرروزه بلکه هر شبه در تفتیش حال استادان بنا و کاریزکنان و عمله بیلدار و کلنگ زن بود تا آنکه نزدیک به سه فرسخ ونیم جدولی از سنگ و ساروج بساختند و فرسخی بیشتر در صحرای خلار که زمینش از جدول بالاویر بلندتر بود، کاریزی به اصطلاح اهل فارس نواندر طوفیات^۳ بکنند و آب شش پیر را از آن گذرانیدند، پس در پنج فرسخ دیگر در زمین هموار و ناهموار، جدولی وسیع در بعضی از جاها به ساروج اندودند و آب را به صحرای قصر قمشه دو فرسخی شهر شیراز رسانیده، سبذر دوهزارمن بذر گندم بلکه بیشتر پالیزی از خربوزه و هندوانه کاشتند و بفرموده نظام‌الدوله در خارج دروازه باغشاه شیراز هریک از اعیان فارس، باغی احداث نمودند و چهار خیابان از دروازه شهر تا مسافتی به پهنای سی ذرع بساختند و دیوارهای چهار خیابان را از مبدأ^۴ تا انتها باگیج و آجرطاق نما نمودند و بر سر چهار راه آن خیابان، حوض وسیع بنا نهادند و چهارمناره سنگی در چهارکناره آن حوض گذاشتند، پس چندین خیمه و خرگاه و سراپرده در پیرامون آن حوض برپا نمودند و تمثال مبارک شاهنشاه را در صدر بارگاه گذاشتند و در روز چهارم ماه شعبان آن سال [۱۲۶۴]: تمام اعیان ملت و ارکان دولت را به عنوان ضیافت دعوت نمودند و در شب پیش از این روز آب شش پیر را در خندق نهرا عظم انداخته، که روز چهارم آن ماه، وارد حوض چهارخیابان

۱. برابر با ۲۱ یا ۲۲ مارس ۱۸۴۷: (در ساعت دو و سی و چهار دقیقه از روز یکشنبه) ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۸۱.

۲. از دهات بلوک سرحد شش دانگه (رک: گفتار دوم همین کتاب).

۳. برابر با ۲۱ یا ۲۲ مارس ۱۸۴۸: (ساعت هشت و بیست و سه دقیقه از روز دوشنبه) ناسخ‌التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۱.

۴. در متن: (نوامد رطوفیات) با راهنمایی آقایان علی ساسی و دکتر محمدحسین اسکندری تصحیح شد. این اصطلاح

هنوز در ارسنجان فارس بکار می‌رود.

۵. در متن: (مبدو).

گردد و در آن روز تمامی بزرگان وارد خیمه‌ها گشته، به آئین حضور پادشاهان رفتار نموده، علما و سادات در پیشگاه تمثال مبارک، هریک به قدر رتبه خود بنشست و ارباب مناصب با لباس نظام و شمشیر، و وزراء و ارباب قلم و ضابط بلوکات حاضر گشته، هرنفری وجه نقدی به عنوان پیشکش تقدیم حضور مبارک تمثالی نموده، سرهای خاضع و گردنهای خاشع به خاک کریاس بارگاه مالیدند و جناب نظام الدوله از جانب سنی الجوانب تمثال مبارک، از حال هریک از ملازمین مجلس ساسی پرسشی نمود، پس توپخانه مبارکه و دوفوج سرباز با طبل و شیپور به استقبال آب شش پیر روانه داشتند و چهار جانب حوض را فرش انداخته، چون مردمان سلام [ز] حضور تمثال همایون رخصت یافته، در اطراف حوض نشستند و در بین آواز طبل و شیپور که به استقبال آب رفته بودند، بلند گشته، آب شش پیر وارد حوض گردید، پس طعام حاضر نموده اهل مجلس که از چهارپنج هزار نفر بیشتر بودند، صرف نمودند و از غرائب آنکه این مهمانی و ورود آب بر اهالی فارس بلکه ممالک محروسه ایران نامبارک افتاد و دیگر باره آن آب به شیراز نیامد و جدولها و قناتهای آن از مبدأ تا انتها خراب و منطمس گردید و تفصیل بر این وجه است که:

اعلیحضرت شاهنشاهی معدلتشعار، شوکت دثار محمدشاه غازی قاجار نزدیک به دهسال به مرض تقرس مریض بود و سال به سال بلکه روز بروز بر اشتدادش می افزود و طبیبهای ایرانی و فرنگی از معالجه عاجز گشته، زبان را به عجز گشودند و در شب ششم ماه شوال این سال [۱۲۹۴] در قصر جدید، نزدیک طهران، روح کثیرالفتوح شاهنشاه بی‌همال، از حضيض عرصه خاک عروج به اوج افلاک نموده، به ارواح موحدین پیوست و جسد نازنینش را بعد از مدتی نقل به شهر قم نموده، در جوار حضرت معصومه (ع) دفن نمودند.

ولادت باسعادتش در شهر تبریز در ساه ذی قعدة سال ۱۲۲۲ اتفاق افتاد و مدت چهل و دو سال زندگانی فرمود و از میانه پادشاهان باتمکین این پادشاه سدره نشین، هرگز دست به منکری و لب به مسکری نیالود و احکام شرع پیغمبر حجازی را تابع و دوستی اوصیای او را طایع بود^۱، در فنون علوم ریاضی مرتبه اش عالی و در نوشتن خط نسخ تعلیق، قدرش متعالی، جناب ادیب اریب و فاضل اصیل نجیب، رضاقلی خان هدایت تخلص، صاحب روضة الصفا ناصری در مرثیه آن اعلیحضرت تغمده الله بفقرانه^۲، فرموده است:

دریغ از آن دادگر شهریار	دریغ از محمد شه نامسدار
حقیقت پژوه و حقیقت شناس	شریعت شعار و طریقت لباس
تو گفتی به رخ یک جهان شرم داشت	دلی با پسرستندگان نرم، داشت
کنسون در دل خاک فرسوده است	سری کز شرف بر قمر سوده است
دلش فرخ و جاننش پاینده باد	به جساوید گیتسی، همی زنده باد

۱/ برابر با ۴ سپتامبر ۱۸۴۸. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۱؛ (که شب سه شنبه بود) و رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۷؛ (در ساعت دووسی و پنج دقیقه از شب گذشته).

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۹؛ روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۲۵۴.

۳. خدای او را در آموزش خود پوشاناد.

۴. در روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۵؛ (دریغا).

به فرزند او دهر آباد باد تنش زورمند و دلش شاد باد^۱
 و کلمه مبارک که: «شاهنشاه انبیا محمد» را سکه دینار و درهم فرمود و نقش مهر سلطنتش:
 محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد شکوه ملک و ملت رونق آئین و دین آمد
 و آن اعلیحضرت را وقت و فات، پنج نفر پسر بود^۲:

اول: شاهنشاه مالک رقاب سپهر قدر خورشید رکاب، قطب فلک بختیاری، مرکز دایره
 جهانداری، ناصب رایات فتح و ظفر، شاهنشاه معدلت شعار ناصرالدین شاه قاجار^۳ خلدالله ملکه
 و طول الله عمره و ادام الله شوکته که اسروز خسرو آفاق و شاهنشاه آسمان رواق است و والده
 ماجده اش مهد علیا و ستر کبری، دختر خجسته اختر امیر محمد قاسم خان قاجار قوینلوست. ولادت
 با سعادتش در ششم ماه صفر سال ۱۲۴۷ هـ اتفاق افتاد.

دویم: شاهزاده آزاده کیهان وساده، قطب فلک عزت و شوکت، مرکز دایره عظمت
 عباس میرزا ملک آرا.

سیم: شاهزاده معظم مکرم، نور دیده سلطنت، چراغ دوده مکرمت عبدالصمد میرزا عزالدوله.
 چهارم: شاهزاده آزاده، زبده اولاد ملوک نامدار، نقساوه احفاد سلاطین کامگار
 محمد تقی میرزا رکن الدوله.

پنجم: شاهزاده آزاده، بدر برج کامگاری و بختیاری، ابوالقاسم میرزا.
 و ارکان دولت خبر واقعه ارتحال شاهنشاهی را به تبریز که مقر حکمرانی حضرت ولیعهد
 گردون مهد بود، رسانیدند، پس به صوابدید منجمان تبریزی، ساعتی مبارک اختیار نموده، در
 شب چهاردهم این ماه شوال از همین سال [۱۲۹۴ هـ]: آن حضرت در دارالسلطنه تبریز، بر
 تخت سلطنت نشسته، تاج شاهنشاهی را بر سر گذاشت و علما و امرا و بزرگان آن بلد در
 پیشگاه شاهی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تهنیت گفتند و اعلیحضرت قوی شوکت در روز
 نوزدهم آن ماه با ده هزار نفر امیر و مأمور به وزارت جناب میرزا فضل الله نصیرالملک علی آبادی
 وزیر سابق فارس، از شهر تبریز نهضت فرسود و بعد از طی چند منزل وزارت عظمی و صدارت
 کبری به جناب میرزا تقی خان فراهانی که در این وقت به منصب امیر نظامی برقرار بود، مقرر
 گردید و موکب همایون در بیست و یکم ماه ذی قعدة آن سال [۱۲۹۴ هـ]: وارد طهران گردید و
 در شب بیست و دویم آن ماه، شاهنشاه جهانجامه پادشاهی را به ارت و استحقاق درپوشید و

۱. ایات منقول انتخابی است از اشعار هدایت که در روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۵، آمده است. و رک: تاریخ نو،
 جهانگیر میرزا، ص ۳۱۳، روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۱، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۷. فرهاد میرزا در تاریخ فوت او
 دو ماده تاریخ ساخت که اولی به عربی بود، (هذا العاقبة للمعین) و دیگری به فارسی: (محمد پادشاه در قصر جدید
 مرد) روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۳۵۵.

۲. (و چهار دختر) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۱.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۱.

۴. رک: وقایع سال ۱۲۴۷، در همین کتاب، و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۴۵.

۵. برابر با ۱۳ سپتامبر ۱۸۴۸ (چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد در دارالسلطنه تبریز بر تخت
 سلطنت جای کرد.) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۲.

۶. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۳.

۷. برابر با ۱۹ اکتبر ۱۸۴۸.

تاج کیانی بر سر گذاشت و بر تخت مرصع نشست، حاضران بارگاه تهنیت^۱ گفتند و جواب عنایت آمیز بشنفتند و در همین شب جناب وزارت سآب سیرزاتقی خان^۲ به لقب جلیل اتابک که معنی آن در ذیل عنوان اتابکان فارس، از این فارسنامه ناصری نگاشته شد، سرافراز گردید و رتق و فتق امور سلطنتی به خط و خاتم او قرار گرفت در روز یازدهم شوال خبر آن واقعه هایل به شیراز رسید و جناب حسین خان نظام الدوله صاحب اختیار فارس اطلاع یافت^۳، بزرگان فارس را بخواست و واقعه را بگفت و آن روز را تعزیت بداشت و روز دیگر کلمه «السلطان ناصرالدین-شاه» بر درهم و دینار سکه زده و مجلسی برای تهنیت بیاراست و از زر و سیم نو، سکه بر مردمان بخشش نمود و پیشکشی لایق از سکه نو و کهنه، انفاذ حضور همایونی بداشت^۴ و چون جناب سیرزاتقی خان امیر اتابک با حسین خان نظام الدوله، چنانکه رسم روزگار است، دشمنی دیرینه داشت، خدمت او را مانع از قبول گردید و فرستاده او را بی نیل مقصود بازگردانید^۵ و مردم فارس چون از حالت امیر اتابک مطلع شدند با آنکه چهار نفر از آنها در هیچ کاری با هم موافق نبودند، در خصومت با نظام الدوله، اتفاق نمودند و یکباره در شورش بر او همدست و همدستان شدند و در این وقت دو فوج سرباز آذربایجانی و شانزده ارابه توپ و صد نفر توپچی در شیراز در تحت اختیار نظام الدوله بود و عزیزخان مکری^۶ که بعد از اندک زمانی به منصب سرداری کل سپاه منصور سرافراز گردید در شیراز سرهنگ یک فوج سرباز بود و حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک که شیرازه کار شیراز بلکه اوراق فارس، در کف کفایتش بود، با محمدقلی خان ایل بیگی ایلات مواضعه نمود و در اندک زمانی نزدیک پانزده هزار نفر جمعیت چریک از ایلات و بلوکات جمعی خود فراهم آورده، به ازدحام تمام وارد صحرای دنگشا، نیم فرسخی مشرقی شیراز گردید و به این اندازه چریک حاجی قوام الملک از شهر شیراز و بلوکات متعلقه به خود در شهر شیراز حاضر بداشت و روز دیگر حاجی قوام الملک با شکوهی تمام برای ملاقات ایل بیگی از شیراز درآمد، شب را با یکدیگر در خیال تدبیر نظام الدوله بسر بردند و روز دیگر حاجی قوام عود به شهر نمود و پیغام برای نظام الدوله فرستاد که اعیان شهری و بزرگان بلوکات و ایلات در خارج شهر انجمنی نموده^۷، برای حرکت و توقف شما مشورتی دارند، شما هم در آن مجلس حاضر شوید یا کسی را از خود بگمارید تا انجام کار را بدانید و نظام الدوله، سیرزا عبدالله منشی مازندرانی و عزیزخان سرهنگ مکری را به نیابت از خود روانه مجلس شورا بداشت و بعد از حضور آنها، فارسیان گفتند: آن پادشاهی که نظام الدوله را به حکومت ما فرستاد تاج و تخت را وداع فرمود و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران، نظام الدوله را باز به حکومت ما بدارد یا ندارد، بهتر آن است

۱. در متن: (تهنیت).

۲. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۸۵.

۳. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷.

۴. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷. در خصوص این جریان رجوع شود به سفرنامه سیرزاتقی خان گرمرویی، از

ص ۱۳۹ تا ۱۷۲.

۵. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷.

۶. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۷.

۷. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۸.

که راه دارالخلافة را برگیرد و ما را به خیال خود گذارد تا رأی شاهنشاهی بر آنچه قرار گیرد، همه در اطاعت شویم و اگر نظام الدوله جز این کند خود و یارانش هدف تیر بلا خواهند بود و حاجی قوام در آن مجلس هیچ سخن نگفت و چون به شهر مراجعت نمود برای نظام الدوله پیام فرستاد که من خود را آلوده خیانت دولت نمی‌کنم، اگر بتوانی ایل بیگی را دفع کن و چون نظام الدوله قوه جنگ با سی هزار نفر نداشت و بی اجازه امنای دولت، نمی‌توانست به جانب دارالخلافة شود جواب پیام را به زمانه سازی داد که حق همان است که گفته‌اید و در تدارک سفر دارالخلافة هستم، لیکن مواجب سه‌ماهه این سرباز و توپچی حاضر که باید با من به دارالخلافة بیایند نقد بدهید و قبض دیوانی بگیرید که در عرض راه آذوقه و سیورسات به ما ندهند، به قیمت عادله سی‌گیریم و دوست‌نفر شتر مرا که رانده‌اید باز پس دهید تا بارم را به منزل رساند و هشت‌روزه مهلت. و در شبی عزیزخان مگری سرهنگ از شهر درآمده، به منزل ایل بیگی رفته، به او بگفت: این پیغامی که برای نظام الدوله داده‌اید که باید به تعجیل برود یا مهیای^۱ جنگ باشد با هیچ عقلی سازگار نیست برای آنکه تا این روز نام نوکری دولت بر سر اوست، اگر او را یا کسانش را کشتید، لامحاله در مقام مؤاخذه دولتی خواهید بود، پس مواجب سه‌ماهه سرباز را بدهید و به هشت‌روزه مهلت، نظام الدوله خواهد رفت و ایل بیگی سخنان عزیزخان را پذیرفت^۲ و مواجب سه‌ماهه را نقد، کارسازی داشت و عزیزخان عود به خدمت نظام الدوله نمود و در تدارک محافظت ارگ و عمارات دیوانی شدند، چون روز هشتم رسید^۳ و خبری از حرکت نظام الدوله نشد، فارسیان از دادن مهلت و رسانیدن مواجب سه‌ماهه دوفوج سرباز پشیمان شدند و آتش فتنه را افروختند و تفنگچیان شهری نزدیک به دو هزار نفر بر فراز بام مسجد وکیل و عمارات بلند شدند و بنای تفنگ انداختن را گذاشتند و سربازان آذربایجانی بر پشت بامهای عمارات دیوانی سنگر بسته، به استعداد تمام نشستند و راه آمد و شد میانه نوکر دیوانی و رعیت فارسی بسته شد و روز دیگر اشرار ده محله شیراز متفق گشته، چهار بازار و کیلی را غارت کرده، متاع هندوستان و روم و چین و فرنگستان را به یغما بردند و اهالی کاروانسراهای و کیلی که هر یک مانند قلعه خداآفرین است در محافظت خود کوشیده از شر اشرار آسوده بماندند و روز دیگر عزیزخان سرهنگ مگری با کمال جلالت کار به جنگ با فارسیان را استوار داشت و حکم داد تا توپچیان، چهار ارابه توپ در میدان نعلبندان، روی روی درب مسجد وکیل آورده چند تیر گلوله انداختند و چند جای درب مسجد و کیلی که کلفتی به اندازه دارد، سوراخ گردید^۴ و سرباز فوج شقاقی آذربایجانی یورش آورده، مسجد وکیل را از تصرف تفنگچیان شیرازی گرفتند و سه نفر سرباز و چهار نفر شیرازی کشته گشت^۵ و در مدت دوسه روز اهالی بلوکات و

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۸.

۲. در متن: (معیای).

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۹.

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۶۹.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۰.

۶. در ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۰، از واگذاری زین العابدین خان پسر قاسم خان قوللر آقاسی خانه خود را به مردم برای

رزم سخن رفته است که در فارسیانه نیست.

ایلات و سردمان شهری بیست و پنج سنگر در برابر عمارات دیوانی بازار و مسجد و کیل، ساخته در هر یک نزدیک به صد نفر نشستند و دوری سنگرهای فارس از سنگرهای سرباز نزدیک به پنج- شش ذرع رسید و در میانه، چندین نفر از دو جانب کشته شدند، پس ریش سفیدان شهری از نظام الدوله درخواست نمودند که عزیزخان سرهنگ در تکیه حافظیه حاضرگشته، سخن از در مصالحت و مسالمت کنند و چون عزیزخان خواست از شهر به حافظیه رود، چند صد سرباز^۲ با خود آورد، اهل شهر را در گمان افتاد که مقصود عزیزخان به دست آوردن جماعت ریش سفیدان است و الا این ازدحام چرا، و ریش سفیدان شیرازی برای احتیاط در کار، چند نفر تفنگچی با خود بردند و هنوز به حافظیه نارسیده، سربازان دست تطاول را دراز نمودند و در میانه حافظیه و شیراز، جنگ انداختند و چون آن خبر به شهریان رسید یک دفعه اهالی سنگرهای فارس به جانب سنگرهای سرباز یورش بردند و نظام الدوله حکم داد تا دهان توپها را گشادند و نزدیک به چهل نفر از فارسیان هدف گلوله توپ گردیده و ده دوازده نفر سرباز و توپچی از گلوله تفنگچیان فارس کشته گشت و چون آواز توپ و تفنگ به گوش عزیزخان که اراده گرفتن ریش سفیدان شهری را داشت، رسید بی تأمل، بهشتاب تمام با سرباز خود را به سنگرهای دیوانی رسانید و جانی تازه در قالب اهالی سنگرها درآمد و چون آن اخبار به جناب امیر اتابک رسید، امیر اصلان خان پیشخدمت همایونی^۳ را برای خاموشی آتش این فتنه روانه شیراز بداشت و بعد از ورود او زبانه آتش جنگ فرو نشست ولی خاموش نگشت و بعد از اندک وقتی دیگر اسنای دولت قوی شوکت مقرب الخاقان احمدخان نوائی نایب پیشک آقاسی باشی^۴ که امیری دانشمند بود، مأمور به شیراز فرموده که بعد از ورود پشت و روی این فتنه را دیده، مهیج آن را بداند و بعد از ورود احمدخان و اطلاع اعیان فارس مردم شهری و بلوکات دست از ستیز و آویز کشیدند و احمدخان در میان شیراز در خانه آقا بابا خان بواناتی منزل نمود و مردمان را به وعده و وعید آرام بداشت.

و در ماه ذی حجه این سال [۱۲۶۴]: حکومت و فرمانروائی مملکت فارس به نواب اشرف والا، بهرام میرزا معزالدوله^۵، عم اکرم شاهنشاهی عنایت گردید و وزارت او را به مقرب الخاقان جناب میرزا فضل الله نصیرالملک علی آبادی^۶ وزیر سابق فارس بدادند و مقرب الخاقان محمد علی خان ایلخانی فارس که نزدیک به سیزده سال در دارالخلافة طهران رحل اقامت انداخت در خدمت نواب معزی الیه مأمور به عود شیراز گردید^۷ و نواب معزی الیه و همراهان او در بیست و چهارم ذی حجه^۸ از دارالخلافة طهران نهضت نموده در روز نهم ماه صفر سال ۱۲۶۵^۹ وارد شیراز گشته، شوریدگیهای مملکت را آرامی بداد.

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۰.

۲. (دویست تن سرباز) ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۱.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۱.

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۷۱.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۲۷.

۶. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۲۷.

۷. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۲۷.

۸. برابر یا ۲۱ نوامبر ۱۸۴۸.

۹. برابر یا ۴ ژانویه ۱۸۴۹.

و عید نوروز سنه تخاقوی نیل، در شب بیست و پنجم ماه ربیع دوم سال ۱۲۶۵^۱ واقع گردید و نواب والا، معزالدوله حکومت بندر بوشهر و مضافات را به شیخ نصرخان پسر شیخ-عبدالرسول خان به ارث و استحقاق وا گذاشت.

و هم در این سال، میرزا محمدعلی خان ناظم الملک شیرازی^۲ که شرح حال او در ذیل عنوان محله بالا کفت شیراز، در بیان سلسله هاشمیه در گفتار دوم این فلامنامه بیاید، از دارالخلافه طهران عود به شیراز نمود و راتق و فاتق بعضی از امورات دیوانی گردید و چون زمانی که شیخ نصرخان بوشهری^۳ در طهران توقف داشت وجه تقدی به وام از ناظم الملک گرفته بود و در آن ایام ناظم الملک مطالبه مال المداینه نمود و شیخ نصرخان در ادای آن به تسامح می گذرانید، پس ناظم الملک از دربار معدلت مدار تقاضای حکومت بندر بوشهر را نمود و بعد از رسیدن فرمان مبارک و اجازه حکومت مشارالیه، برادر کهنتر خود حاجی میرزا مهدی خان^۴ را نایب حکومت خود نموده، روانه بندر بوشهرش نمود و با او معاهده فرمود که زمان ملاقات شیخ نصرخان را گرفته، محبوس بدارد و چون شیخ نصرخان از مواضعه ناظم الملک مطلع گردید، اسوال خود را در کشتی گذاشت به جزیره خارک فرستاد و خود با چندین کس تفنگچی در بندر بوشهر برای دفع حاجی میرزا مهدی خان با خاطری جمع نشست و چند ارابه توپ دیوانی که در ساخلوی بوشهر آماده بود، بر فراز بروج بندر کشید و چون حاجی میرزا مهدی خان به منزل برازجان ده فرسخی بوشهر رسید و از واقعه شیخ نصرخان مطلع گردید، باقرخان تنگستانی^۵ را که با شیخ، مغایرتی داشت بخواست و باقرخان با هزار تفنگچی وارد برازجان گشته، روز دیگر حاجی میرزا مهدی خان را برداشته به عزم فتح بندر بوشهر حرکت نموده و در هر منزلی فوجی از تفنگچیان دشتستانی به جماعت تنگستانی می پیوست و چون به صحرای ریشهر فرسخی^۶ بوشهر رسیدند، اعوان و انصار حاجی میرزا مهدی خان به چهار هزار نفر رسید و روز دیگر برای فتح بوشهر یورش انداختند و توپهای دولتی که شیخ نصرخان بر فراز بارو و بروج حصار بوشهر برده بود مانع از نزدیکی تفنگچیان گردید و مدتی بر این سنوال بگذشت و باقرخان تنگستانی که سالار آن جماعت بود، از فتح بوشهر مأیوس گشته، قاصدی روانه بهبهان بداشت و میرزا سلطان محمدخان والی بهبهان را برای حمایت خود بخواست و میرزا سلطان محمدخان با دو ارابه توپ و دو عزار نفر سواره و پیاده از بهبهان وارد صحرای ریشهر گردید و توانائی حاجی میرزا مهدی خان سه چندان آمد و چون سه جانب بندر بوشهر را آب فرا گرفته است و یک جانب آن را حصار کشیده اند، یورش به جانب بوشهر جز از همین حصار ممکن نیست و آن حصار به توپهای قلعه کوب استوار بود، فتح بوشهر به درازا کشید و آن اخبار به توسط چاپار انگلیس به دارالخلافه طهران رسید، اسنای

۱. برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۴۹ (در ساعت دو و دوازده دقیقه از شب چهارشنبه ۲۵ ربیع الثانی) ناسخ التواریخ،

ج ۳، ص ۲۶۴.

۲. ر.ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۳. ر.ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، بلوکات دشتستان، و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۴.

۴. ر.ک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم، اعیان محله بالا کفت شیراز. و ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۴.

۵. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۵.

۶. در گفتار دوم این فارسنامه آمده است که ریشهر یک فرسخ و نیم جنوب بوشهر است. (ر.ک: بلوکات فارس - دشتستان).

دولت جاوید عدت به ناظم الملک نگاشتند که برادر خود را از محاصره بوشهر بردارد و بوشهر را به شیخ نصرخان واگذارد و ناظم الملک امثال نمود و حاجی میرزا مهدی خان را از بوشهر بخواست و شیخ نصرخان، استقلالی تازه یافت.^۱

و در اواخر این سال [۱۲۹۵]: ایالت بهبهان و کوه گیلویه را به محمد کریم خان قاجار دادند.

و عید نوروز سنه ایت‌ئیل در شب ششم جمادی اول سال ۱۲۹۴^۲ اتفاق افتاد و در اوایل آن سال، نواب والابهرام میرزا معزالدوله از شیراز به دارالخلافت طهران مسافرت نمود و ایالت فارس به نواب والافیروز میرزا نصرت‌الدوله برقرار گردید.

و در اوائل ماه محرم این سال [۱۲۹۴]: سیدیحیی^۳ ولد جناب مستطاب اعلام فهم آقاسید جعفر دارایی الاصل مشهور به اصطهباناتی که از جانب میرزا علی محمد باب مردم را دعوت به دین تازه اختراعی او می نمود، چون پدری مانند، آقاسید جعفر داشت، در هر بلدی وارد می شد، او را مکانتی تمام می گذاشتند و در اواخر سال گذشته به ظاهر برای نصیحت و موعظه و بیان مسائل حلال و حرام دین سید کائنات، جناب خاتم انبیاء محمد بن عبدالله (ص) و در باطن برای دعوت مردم به دین میرزا علی محمد باب از بلده یزد وارد قصبه فسا گردید^۴ و آقامیرزا محمد حاکم فسا او را مکانتی نهاد [و] منزلی لایق بداد و انواع تفقدات را به عمل آورد و هر شبه را به مساهرت و هر روزه را به موعظه، می گذرانید تا آنکه مردمی را با خود رام نمود و دعوت خود را آشکار داشت و چون آقامیرزا محمد بر عقیده او اطلاع یافت او را بخواست و فرمود که اهل آن بلوک در مذهب حنیفی راسخ قدم و ثابت‌العقیده‌اند، اگر عقاید شما را بدانند، دور نیست که دست خود را به خون شما بیالایند، بهتر آن است که رخت از آن بلد بر بندید و به جانب دیگری روید و واقعه را به شیراز نوشت و چون نواب معزالدوله از شیراز رفته بود و نواب نصرت‌الدوله، هنوز وارد نگشته، اسورات در دست میرزا فضل‌الله نصیرالملک بود، جواب درستی به آقامیرزا محمد نرسید، لابد گشته، وجه گزافی برای سیدیحیی به رسم نیاز فرستاد و جمعی را گماشت که در اواخر شب، درب خانه او رفته، او را تهدید به قتل نمودند و سیدیحیی در اواخر ماه صفر سال ۱۲۹۴ [۱۲] از قصبه فسا به قصد اصطهبانات برفت^۵، باز اهالی آن بلد، عذر او را بخواستند و ناچار گشته در بلده نیریز که اشرار آن بر حاجی زین‌العابدین خان، حاکم خود شوریده بودند، رحل اقامت افکند و اشرار را با خود یار کرده، مطلب را بی‌پرده بگفت و تماسی اشرار که نزدیک به پانصدتن بودند، در دعوت او درآمدند و خط نسخ بر احکام دین اسلام کشید و روز بروز بر رونق او افزود، پس قلعه خرابی که در خارج نیریز بود برای معقل خود اختیار کرده، برج و باروی او را تعمیر نمود و رخت را به قلعه کشید و در جنگ مذهبی با حاجی-

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۶.

۲. برابر با ۲۰ یا ۲۱ مارس ۱۸۵۰ (در ساعت هشت و یک دقیقه از شب پنجشنبه). ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۲۷.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۷.

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۸.

۵. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۸: (سیدیحیی از فسا به آهنگ نیریز بیرون شد).

۶. به معنی پناهگاه، قلعه، دژ، کوه مرتفع (معین).

زین العابدین خان یک‌جهت گردید و اتباع او هرروزه مردمان بازاری را به عنف در نزد او آورده، مبلغی وجه نقد از او ستانیده، رها می‌نمودند و بعد از چندی هر کس را می‌آوردند اگر داخل در عقد بیعت او نمی‌شد باید یا مبلغی گزاف به فدیه دهد یا مہیای کشتن شود و آن معامله را با چند نفر بسر رسانید، روزی مردی را نزد او می‌بردند، چون از در کرباس گذشت و سیدیچی را بدید، فوراً بمرد و حاجی زین العابدین خان^۱ چون کار را بر این منوال دید، جمعیتی را فراهم آورده، مستعد جنگ با سیدیچی گردید و مردمان سیدیچی پیشدستی کرده، در نیمه‌شب با شمشیرهای کشیده بر جماعت حاجی زین العابدین خان شبیخون آوردند و بر مرد و زن ابقان کردند و نزدیک صد و پنجاه نفر را بکشتند از جمله علی اصغر خان برادر بزرگ حاجی زین العابدین خان بود که جسد او را در قلعه برده در سجرای آبی انداختند و سه نفر پسران او را اسیر کرده، در قلعه زنجیر نمودند و حاجی زین العابدین خان در آن نیمه‌شب با هزار زحمت بر اسب جل و نمودار سوار شده تا قریه قطرو^۲ که نه فرسخ مشرقی بلده نیریز است بتاخت و صورت واقعه را به جناب نصیرالملک نگاشت و اهالی نیریز و دهات آن سامان بعد از فتح نزد سیدیچی آمده طوعاً او کرهاً دل بر عقیدت او نهادند و اسوال خانه حاجی زین العابدین خان و علی اصغر خان و اتباع آنها را که به غارت برده بودند، در میانه اصحاب سیدیچی قسمت کردند و چنان رعب جماعت بایی در دلها افتاده بود که هر چیز از هر کس می‌خواستند بی‌تأنی ادا می‌نمود، و به گمان مردم میرسید که در اندک زمانی بر تمامت فارس بنکه بیشتر فایق آمده، دین و دولت را پایمال حوادث کنند و روز بروز بر شکوه جماعت بایی می‌افزود و عدد مرد جنگی آنها که دست از جان‌شو، بودند از سه هزار نفر بگذشت و این اخبار به نواب والا نصرت‌الدوله پیش از ورود او به شیراز رسید و نواب معزی‌الیه از چهار منزلی شیراز به جناب نصیرالملک نوشت که مهر علی خان شجاع‌الملک نوری^۳، سرکرده سواران شیرازی به اتفاق مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه قراگوزلو^۴ سرتیب و دوفوج سرباز قراگوزلو به تعجیل و شتاب از شیراز برای دفع سیدیچی حرکت کنند و نصیرالملک تدارک آن جماعت را دیده با دو آرا به توپ روانه داشت و حاجی-زین العابدین خان، بعد از رسیدن به قریه قطرو، کدخدایان کوهستان و اطراف نیریز را به حمایت خود بخواست و نزدیک به دو هزار نفر به امداد او بیامدند و در نزدیکی رستاق^۵ سه فرسخی نیریز به لشکر شجاع‌الملک و اعتماد السلطنه پیوسته، به اتفاق وارد خارج بلده نیریز گشته، در برابر قلعه سیدیچی نشستند و پنج روز بگذشت و از جانبی اقدام به جنگ نشد و در شب ششم سیدیچی چند کلمه بر پاره کاغذها نوشته، هریکی را به گردن یک نفر از بایی بیاویخت و گفت این پاره کاغذ شمارا از آسیب گلوله توپ و تفنگ محافظت کند، پس سیصد نفر از آنها را برای شبیخون به اردوی اعتماد السلطنه انتخاب نمود و هریکی را شمشیری داده، در نیمه‌شب از قلعه درآمد،

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۳۹.

۲. (نه فرسخ مشرقی نیریز است) فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۰.

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۰.

۵. (دو فرسخ میانه شمال و مغرب نیریز است) فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

فریاد کنان به جانب اردو تاختند و بی محابا^۱ داخل سنگر اردو شده و چند نفر را کشتند و اعتماد السلطنه و شجاع الملک را زحمت فراوان دادند و تا طلوع صبح در اردو جنگ نمودند و چندین نفر بای به سرنیزه و گلوله تفنگ سرباز کشته گشته، بازماندگان عود به قلعه نمودند و در آن زمان شهرت یافت که صد و پنجاه نفر بای و سیصد نفر از اهل اردو در آن شب کشته گشت^۲ و چون جماعت بای دانستند که فایده ای بر آن پاره کاغذها نبود از عقیده آنها بکاهید و ده نفر، پنج نفر در اوائل به پنهانی و بعد به ظاهر از لشکرگاه سیدیجی برفتند و ازدحام او کم گردید و چون سه روز از این واقعه بگذشت باز سیدیجی تدارکی دید و سیصد نفر دیگر را برای شیخون مقرر داشت و در نیمه شب [با] فریاد و هیاهو به جانب اردو برفتند و اهالی اردو دهان توپ را به آنها گشودند و نزدیک به پنجاه نفر بای هدف گلوله توپ و تفنگ شدند ولی بازماندگان با دلی قوی، داخل سنگر اردو گشته، نزدیک به صد نفر را بکشتند و اعتماد السلطنه و شجاع الملک پای مردانگی را فشرده، آنها را از اردو، دور نمودند و در این واقعه باز جماعتی از اصحاب سیدیجی او را گذاشته، باز پی کار خود برفتند^۳ و مشارالیه چون قلت سپاه خود را بدید از در مصالحه درآمده، خواهان مسالمت گردید و بعد از آمد و شد رسل و رسائل بعد از پنج روز، سیدیجی با دوازده نفر از خلص اصحاب، از قلعه درآمده، به احترامی تمام وارد اردو گشته، در چادر اعتماد السلطنه نزول نمود، شی را به احترام گذرانید^۴ و روز دیگر او را و اصحابش را، مأخوذ داشتند [و] وراث علی اصغر خان آنها را بکشتند و دونفر پسران سیدیجی و سی نفر از اصحاب او را با قید روانه شیراز داشتند و آن سی نفر را بکشتند و دونفر پسران سیدیجی را که هنوز به سن رشد نبودند، روانه بروجرد داشتند [و] به جناب علامی آقاسید جعفر که جد آنها بود سپردند.

و نواب نصرت الدوله^۵، بعد از ورود به شیراز، منصب وزارت فارس را به میرزا ابوالقاسم تفریشی که از نوکرهای قدیمی او بود، وا گذاشت و سررشته داری این مملکت را به میرزا ابوالحسن خان شیرالملک ارزانی داشت و شیخ نصرخان را از بوشهر بخواست، چون وارد شیراز شد، روانه طهرانش داشت [و] حکومت بوشهر و مضافات و دشتستان را به میرزا حسن علی خان^۶ ولد ارجمند حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک عنایت فرموده، او را به لقب دریاییگی سرافراز نمود و چون این خبر در بندر بوشهر به شیخ حسین خان عموی شیخ نصرخان که نایب الحکومه بوشهر بود رسید، جماعتی از اعراب و الوار را با خود یار ساخته، برج و باروی بوشهر را استوار بداشت و چند ارابه توپ بر فراز باستیانها کشید و چند کشتی آماده بداشت که اگر کار بر او تنگ گردد، بر کشتی نشسته، فرار کند و چون میرزا حسن علی خان دریاییگی وارد ریشهر گردید و از ممانعت شیخ حسین خان^۷ مطلع گشت، واقعه را خدست نواب والا، نصرت الدوله معروض بداشت و نواب-

۱. در متن: (مهابا).

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۱.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۱.

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۵۳، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۱۰، ص ۵۵۳، ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۳.

۷. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۲.

معزی‌الیه، مصطفی‌قلی‌خان اعتمادالسلطنه را با دو فوج سرباز قراگوزلو که در تحت اختیار او بودند با دو ارابه توپ روانه بوشهر بداشت و از راه فیروزآباد حرکت نموده، وارد ریشهر گشته، به دریاییگی پیوست و چون تمرد شیخ حسین‌خان را معاینه دید و دانست که کارش جز به کوشش و یورش درست نیاید، مکتوبی به اهالی بوشهر که بیشتر مردمان تجارت‌پیشه و تبعه دول خارجه‌اند، نوشت که چون شیخ حسین‌خان در فرمانبری دولت قوی شوکت تمرد نمود و دفع او بر چاکران دولتی لازم است، و این کار بی‌قتل و غارت اهل بوشهر صورت نیندد و هر کس جان خود و مال خود را می‌خواهد، به سلامتی از بندر کوچ داده، چندروزی در دهات توقف نموده، تا کار شیخ حسین‌خان، به یک‌جانب رسد و الا نوشته نویسد که اگر در فتح بوشهر زیانی به مال و جان شماها رسد، کسی را در پرسش آن حقی نباشد.

چون این مکتوب به اهالی بوشهر رسید، شیخ حسین‌خان مردم را بشوش خاطر دید، بزرگان آنها را بخواست که شما آسوده باشید که من با نوکر شاهی جنگ نمی‌کنم و اسب از راه دریا می‌روم، پس گمرکچیان را بخواست و آنچه وجه گمرکی حاضر بود، از آنها گرفته، با عیال بر کشتی نشسته به جانب بصره رفت و روز دیگر میرزا حسن علی‌خان دریاییگی و مصطفی‌قلی‌خان اعتمادالسلطنه، با خاطری جمع وارد بوشهر شدند.

و از وقایع فارس آنکه میرزا قوام‌الدین بهبهانی مشهور به میرزا قوما که شرح حالش در ذیل عنوان بلوک کوه‌گیلویه و بهبهان در گفتار دوم این فارسنامه ناصری بیاید و چندین سال بود که از کوه‌گیلویه و بهبهان آواره بود، در سال گذشته بی‌اجازه امنای دولت به بهبهان آمد^۱ و محمد کریم‌خان حاکم را عذر خواسته، روانه‌اش داشت و چون آن خبر به شیراز رسید، نواب بهرام میرزا معزالدوله رقم ایالت کوه‌گیلویه و بهبهان را برای میرزا سلطان محمدخان که برادرزاده و داماد میرزا قوما بود فرستاد و میرزا قوما، اعتنائی به میرزا سلطان محمدخان ناکرده، مالیات دیوانی را صرف تعمیر قلعه‌جات و مواجب نوکر می‌نمود و میرزا سلطان محمدخان از اعمال او ناراضمند و شکایت او را به شیراز می‌نوشت و میرزا قوما، نارین قلعه بهبهان را که در کنار بلده است تعمیری لایق نمود و سیورساتی لایق در آن انبار کرد و تصرفی تمام در نواحی رامهرمز و فلاحی نمود و قلعه چم‌ملا^۲ که از توابع رامهرمز است تعمیر نمود و سیورسات فراوان در آن انبار فرمود و موافقتش با میرزا سلطان محمدخان به مخالفت رسید و هر روز جمعی از طرفین با هم جنگ کرده، روزی دوسه نفری کشته می‌گشت و چون مشایخ اعراب شریفات با میرزا قوما موافقتی داشتند و سر در اطاعت نواب‌والا، خانلر میرزا احتشام‌الدوله حاکم عربستان نداشتند، نواب معزی‌الیه سلیمان‌خان سهام‌الدوله ارمنی^۳ برادرزاده منوچهرخان معتمدالدوله را مأمور به نظم فلاحی و اعراب شریفات فرمود و چون تکیه اعراب شریفات، میرزا قوما بود و سهام‌الدوله مأمور به تدمیر او نبود، مسئله را از امنای دولت سؤال نمود و بعد از اجازه بنای کاوش با اعراب گذاشت و میرزا قوما برای حمایت آنها با هزار نفر سوار و پیاده وارد قلعه چم‌ملا که در کنار رودخانه کردستان بهبهان و سه‌جانب او را آب فرا گرفته، گردید و میرزا محمد رضاخان ولد ارشد

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲. رک: فارسنامه ناصری، گفتار دوم.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۳۴۵.